منطقی حاصله از این عقیده آن است کـه بهیچکس نبایـد اجازه داده شود کمترین اطلاعی در بـاره اوضاع طـرف مقابل بدست آورد . و این .... در حقیقت، رفتاری است احمقانه . مسئلهٔ دیگری را بمیان کشیم : درهمه جا محیطی پر از سوءظن بوجود آمده است . اشخاص زیادی‌را می‌بینیم که ـ بناحق ـ مـورد سوء ظن و اتهام واقع شده و مستقیماً بدیارعدم فرستاده می‌شوند . این‌وضع وخیم خودموجب بروز بدبختی عظیم و خانمانسوزی است.

س ـ مع‌الوصف، آیا شما مایل نیستید که روسها مطالعه سیستم پارلمانی وطرز کار آنرا آزاد کنند ؟ و این بدان دلیل که امکان‌دارد مردم‌روسیه ، با مطالعه سیستم پارلمانی ، بافکاری بـرخورد کنند کـه درنظرشان نامطلوب نباشد؟

ج ـ عکس قضیه نیز صحیح است . ملاحظه میفرمائید که اگر در امریکا کسی بخواهد در باره سیستم اجتماعی روسیه مطالعاتی انجام دهد، با موانع ومشکلات عجیبی مواجه میگردد . بعقیده من ، باید بین طرفین سازش‌وهمزیستی و حسن تفاهم بوجودآید ،بطوریکه،کلیه افراد بتوانند سیستم طرف مقابل را مورد مطالعه و بررسی قراردهند. من اطمینان دارم بهمان نسبتی که در آمریکا بـرای روسیه طرفـدار وجود دارد ، بهمان نسبت هم برای امریـکا در روسیه هواخواه پیدا می‌شود.

س ـ ولی در انگلستان عده زیادی هستند که در باره مـرام کمونیسم ، آزادانه،مطالعه و تحقیق میکنند.

ج ـ البته . صحیح‌است. در انگلستان ، عده‌زیادی‌ازمردم‌برای

کمونیسم ارزش قائلند. این عده، حق دارند در دانشگاه تدریس کنند مسئله‌ای که در امریکا غیر قابل تصور است.

س ـ آیا تصور میکنید بین جهان کمونیسم و دنیای سرمایه‌داری بتوان همزیستی مسالمت آمیز بوجود آورد؟

ج ـ البته ، این همزیستی امکان پذیر است . فقط باید طرفین بیکدیگر عادت کنند. برای نمونه، مسلمین و مسیحیان را مثال میزنیم. پس از شش قرن جنگ و مبارزه ـ که هیچیك از آنها هم تفوقی بر دیگری بدست نیاورد ـ بالاخره یکمرد نابغه پیدا شد و گفت : «رفقا جنگ بس است! چرا با هم پیمان دوستی نبندیم ؟» سرانجام بین آنها دوستی برقرار شد ، و این خود بهترین راه حل ممکنه بود . اگر کمونیست و سرمایه‌داری زحمت درك این مطلب را بر خود هموار کنند که هیچکدام از آنها مالك جهان نخواهد شد ممکن است همان وضعی که بین مسلمین و مسیحیان برقرار گردید بوجود آید.

س ـ برای حصول بدین نتیجه چه بایستی کرد؟

ج ـ باید از تجارب گذشته استفاده کرد ـ البته ، لازم نیست برای نیل بدین هدف ، مانند مسلمین و مسیحیان شش قرن توی سرو کلهٔ هم بزنیم زیرا درچنان صورت ، کسی درجهان باقی نخواهد ماند. ولی، ممکن است و مسلماً میتوان دولت ها را بمنظور ایجاد حسن تفاهم و درك لزوم توافق بهم نزدیك ساخت.

۵

اخلاق تبو

[رسوم و عادات جاهلانه][1]

---

۱ ـ کلمه taboo در اصل درزبان اهالی جزایر پولی‌نزی (اقیانوسیه بوده‌و مستقیماً درزبانهای اروپائی داخل‌شده است. بر طبق‌عقیده تابو، برخی اشخاص و اشیاء (کشیشان ـ جادوگران ـ اجساد مردگان ـ زنان زائو ـ زنان در دوره قاعدگی‌ـرؤسای قبایل) دارای قوه‌ای مقدس و ما فـوق طبیعی میباشند ؛ بطوریکه نزدیکی و تماس با آنها ممکن است‌خطر های‌بزرگی‌ببار آورد (جنون‌ـ بیماری ـ مرگ) .کلمه مورد بحث ، از لحاظ سهولت تلفظ ، در این‌کتاب بصورت «تبو» استعمال شده است.

لردراسل، شما ازاخلاق‌تبو چه‌استنباطی دارید؟

برتراندراسل ـ اخلاق تبو عبارت از مجموعه‌ای رسوم و آداب خاصه منهیاتی است که ، بدون هیچگونه دلیلی ، بانسان تحمیل میگردد . گاهی اوقات ، ممکن‌است بتوان دلیلی برای توجیه وجود تبو پیدا کرد . امابسااوقات هر گونه کوشش برای‌یافتن دلیل بیحاصل خواهدبود . باید دانست که در هر حال تبوی مذکور واجب‌الاتباع استو اموری وجوددارد که اجتناب ازارتکاب آنها ضروری‌است.

س ـ چه اموری؟

ج ـ دراینجا،مسئله‌اصولا به‌سطح تمدن‌اجتماع‌بستگی دارد تبو از مشخصات‌وخصایص روحیات بدوی است . در بین اخلاقیات عشایر گمان‌میکنم،تنها،مذهب تبوست که بنا بر آن افراد قبیله حق‌ندارند درکاسهٔ رئیس قبیله غذا بخورند. زیرا ، برطبق‌مذهب«تبو» ، چنانچه کسی دست خودرا در کاسهٔ رئیس قبیله فرو کند احتمال دارد بهلاکت برسد. بهمین ترتیب ، انواع‌واقسام اوامر و منهیات وجود دارد.مثلا بخاطر دارم که سلطان داهومی [Dahomey][1] اجازه نداشت چشمان

۱ ـ از سال ۱۸۶۵ جزو مستعمرات آفریقای‌غربی‌فرانسه‌درآمده‌است.

خودرا بسوی نقطهٔثابتی خیره کند . زیرا، اگر سلطان‌چشمان‌خودرا بنقطه‌ای میدوخت احتمال داشت در سمتی کـه چشمان سلطان متوجه بود طوفانی برخیزد . وبهمین‌دلیل ـبنابریك، قانون ـ سلطان مجبور بود دائماً دیدگان خودرا باطراف بگرداند.

س ـ بسیار خوب ، اینها نمونه‌هائی از تبو هـای جـوامع اولیهٔ بشری بود . آیا ، بعقیده‌شما ، در اجتماع کنونی ما چه نوع تبوهائی وجود دارد؟

ج ـ مذهب اخلاقی ما نیز آکنده از «تبو» می‌باشد . انواع و اقسام تبوها ، حتی ، در مقدس‌ترین و معظم‌ترین امورمشاهده‌می‌شود. برای مثال می‌توان عملی را که صریحاً ـ وبدون دلیل‌وچون‌وچرا ـ بعنوان معصیت شناخته شده است نام برد . قانون‌تبو ، مارا از ارتکاب آن جداً بر حـذر میدارد : « به گاو همسایه‌ات چشم طمع مدوز » ـ آری من ، هیچوقت ، مرتکب چنین معصیتی نشده‌ام !

س ـ بسیارخوب ، ولی قوانین‌عملی‌تری وجود دارند که‌میتوان گفت دائم‌الاجرا هستند . آیاشما میتوانید دراین قوانین نمونه‌هائی‌از اخلاق تبورا مشاهده کنید ؟

ج ـ بله ، چرانتوانم ـ مسلماً از برخی لحاظ قانون تبو ، کاملا بامذهب اخلاقی عقلی منطبق میباشد . مثلا ، این دستورات را در نظر بگیرید : دزدی نکنید و کسی‌رانکشید !این قوانین بدیهی ، باموازین عقلی انطباق محض دارند ولی ، دستورات فوق‌الذکر کم کم‌صورت تبو بخود گرفته وعواقب ناهنجار وبدی ببار میآورند.مثلا،تحریم قتل

نفس به **هو میری** (خلاصی)[1] منجر میشود که تصور میکنم مورد قبول اشخاص خردمند باشد.

س ـ وقتی که یکنفر هندو اعلام میکند : نباید گوشت گاو خورد، آیا او برحسب مذهب اخلاقی تبو صحبت میکند؟

ج ـ آری ، نخوردن گوشت گاو از نوع دستورهای هندوست برای مسلمانان ویهودیان خوردن گوشت خوك حرام است وهیچگونه دلیلی برای تحریم وجود ندارد ـ مگر اینکه بگوئیم این دستورها همه تبو میباشند .

س ـ آیا تصور نمیکنید این تبوها (محرمات بیدلیل) منافعی هم دربر داشته باشند ؟

ج ـ این مسئله ، در موارد مختلف تغییر میکند . برخی ازاین تبوها ثمربخشند ، وبرخی‌دیگر مضر میباشند . اگرشمامسائل‌اخلاقی را با موازین عقلی بسنجید آنوقت ، میتوانید تبوهای مختلف را مورد بررسی قرار داده وبه‌بینید کدام یك ازآنها مفیدند، درهرحال، بعقیده من ، تحریم گوشت گاو اشتباه بزرگی است .

س ـ چنانچه شما دارای معتقدات مذهبی نبوده ـ کهواقعاً هم همینطور است ـ و بـه قوانین اخلاقی تبوهم پای بند نباشید بفرمائید به‌بینم آیا خودرا به‌هیچ‌یك از سیستم‌های اخلاقی مقید میدانید؟

ج ـ آری ، ولی جدا ساختن‌اخلاق از سیاست‌کار بسیار دشواری است . بعقیده من . علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود : فرض

---

۱ ـ هومیری euthanasie عبارت از خاتمه دادن بزندگی بیماری است‌که مرگش حتمی باشد . این ترکیب ، ترجمه دو جزء یونانی هو = eu ومرگ = thanatos میباشد .

کنیم زیدی بخواهد فلان عمل را ، که برای خودش مفید بوده ودرعین حال بهمسایگانش زیان میرساند ، انجام بدهد . اگر زید بدینطریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند ، آنان گردهم جمع شده و خواهند گفت . «ما بهیچوجه موافق نیستیم. باید کاری کرد که اوسوء استفاده نکند . » بنابر این ، ملاحظه میشود که کار ما بیك امر جنائی مختوم میگردد ، و این قضیه کاملا منطقی وعقلانی است . روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هم آهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع میباشد .

سـ آیا بعقیده شما اگر، بجای اینکه افراد اجتماع یك سیستم اخلاق عمومی را قبول کنند ، هر کس برای خود مسلك اخلاقی ویژه‌ای پیش می گرفت از این حیث ـ مشکلاتی ـ پدید نمی آمد ؟

ج ـ البته در صورت مواجهه با چنین مسئله‌ای بمحظوراتی بر خواهیم خورد. درحقیقت، امور اخلاقی آنقدرهاهم‌شکل ویژه وخاص ندارند ـ قوانین اخلاقی در قوانین جنائی ویادر تصدیق و تکذیب‌مردم متجسم میگردند. مردم، دوست‌ندارند درملاء عام ـ مورد سرزنش‌واقع شوند . و ازهمین جاست که نقش مؤثر یك قانون‌اخلاقی آشکارمیشود.

سـ آیا بعقیده شما معصیت وجود دارد؟

ج ـ نه ، پیدا کردن یك تعریف برای معصیت‌کارمشکلی است . اگر منظور شما ارتکاب‌کارهای تحمل ناپذیر است البته باید گفت . بله وجود دارد ـ دراین جا در باره آنچنان اعمالی صحبت میکنم که «زیانشان بیش از سودشان» است .آری ، از این قبیل اعمال وجود دارد . ولی ، اصولا ، تصور ذهنی معصیت چیز قابل بحثی نیست ـ

بعقیده من گناه عبارت از عملی است که انسان مایل است بجرم‌ارتکاب آن مجازاتی منظور دارد ـ مثلا قتل نفس . در این مورد ، تنها مسئلهٔ جلوگیری‌از قتل نفس مطرح نیست بلکه، بیشتر، بدین موضوع‌توجه میشود که قاتل بایستی مجازات شود .

سـ آیا شما می‌خواهید بگوئید که ایده معصیت ـ غالباً ـعذری برای ستمگری است ؟

ج ـ بطور کلی آری. تصور میکنیم دوزخ ازاختراعات‌مردمان بیدادگر باشد. اگر کسی‌دارای احساسات بشری باشد، هیچوقت تصور این موضوع را هم نمیکند که : انسان ، بجرم این که در زمان حیات‌خود، بروی کره‌زمین، برخلاف مذهب اخلاقی عشیره‌خودرفتار کرده است ، بایدتا ابدالدهر درآتش جهنم بسوزد و هیچگونه‌امیدی هم برای استخلاص و عفو او وجود نداشته باشد ـ چنین طرز تفکری شایسته انسانهای شرافتمند نیست .

سـ آیا بعقیده‌شما مفهوم معصیت مفری‌برای گریزازاحساسات و تمایلات زور گویانه است ؟

ج ـ گمان میکنم همین طور باشد . این مسئله در واقع، مایه اصلی مذهب‌اخلاقی «سختگیری» ومشکل پسندی است وموجب‌میشود که شما بدون احساس ناراحتی وجدانی، ظلم وستم را روا داریدبدین مفهوم معصیت چیز نامقبول و زشتی است .

سـ اگر بنابراین باشد که وجود گناه را منکر شویم پس بچه وسیله باید مردم را از ارتکاب کارهای زشت برحذر داشت ؟

ج ـ بهترین وسیله‌ای که در اختیار داریم عبارت ازاین‌است که

سرزنش را با قانون جنائی تلفیق کنیم ـ هر کس باید، فی‌نفسه، یك نوع عقیدهٔ عمومی ووجدان اجتماعی داشته باشد . این مسئله دارای اهمیت زیادی است . اگر وقایع و حوادث دوران رنسانس و تجدد ایتالیا را مطالعه کنید به این اهمیت پی‌خواهید برد ـ این حوادث بالاخره بـه نظریات ماکیاول منجر گردید . عقیدهٔ عمومی ، در آنزمان ، قدرت تحمل مسائلی را داشت که در ادوار دیگر برایش تحمل ناپذیر بود .

س ـ آیا شما قبول دارید که انسان در برخی موارد مرتکب عمل بد می‌شود ؟

ج ـ میفرمائید عمل بد ـ من ازاستعمال این کلمه خوشم نمیآید. ممکن است بگویم کارهائی وجود دارد که زیانشان بیش ازسود آنهاست. البته، اگر انسان بداند که خطر انجام آنچنان کاری که زیانش بیش‌از سود آنست او را تهدید میکند در آنصورت بهتر است بارتکاب آن کار مبادرت نورزد. حالا، اگر شما عشقتان میکشد که عبارت بدی کردن را استعمال کنید کسی جلو شما را نمیگیرد. ولی ، من دراین کارسودی نمی‌بینم.

سـ مذهب تبو مخصوصاً شامـل روابط جنسی هم میشود . شما قسمت اعظم آثار خود را باین مطلب اختصاص داده‌اید آیـا هیچگونه پند و اندرزی برای کسانی که بخواهند « در بارهٔ امـور جنسی » خط مشی درست و عاقلانه‌ای در پیش گیرند دارید ؟

ج ـ قبلا اجازه دهید توجه شمارا بیك موضوع جلب کنم: صفحاتی که من در آثار خود بـه مسئلهٔ روابط جنسی اختصاص داده‌ام تقریباً صد یك نوشته های من‌است ؛ ولی ، اکثریت مردم چنان اسیر وسوسه

«مسئله» شده‌اند که به نودونه درصد باقیماندهٔ نوشته های من توجهی مبذول نمیدارند. در اینجا، باید بگویم که این نسبت «یك درصد» کاملا منطقی وعقلانی است. این نسبت کامل در خور اهمیتی است که مسائل جنسی برای بشریت دارد.

ولی بالاخره لازم‌است که مسئلهٔ اخلاق جنسی راهم مانندسایر مسائل مورد بررسی قراردهیم:

اگرازانجام عملی زیانی‌متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آنرا محکوم کنیم. نمیتوان‌عملی‌را تنها بزعم اینکه فلان‌مذهب قدیمی «تبو» زشت شناخته است محکوم ساخت؛ فقط، بایستی سود و زیان‌کار را بحساب‌آورد. چنین است اساس مذهب اخلاق جنسی وهمهٔ اخلاقهای دیگر.

س ـ بنابعقیده شما بایدهتك عصمت را محکوم ساخت ولی، شما وطی‌وزنای معمولی را ـ چنانچه خسارتی ببار نیاورد ـ محکوم‌نمیکنید؟

ج ـ بله همین طور است. ازاله عصمت یك تجاوز جسمی در میان افراداست. اما، اگر با مسائل وطی و زنا مواجه شدیم آنوقت باید موقعیت را درنظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس دلایلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یانه. ولی محکوم ساختن‌دسته جمعی و دائمی و قطعی صحیح نمیباشد.

س ـ آیا شما تدوین قوانین مطبوعاتی را امری طبیعی و صحیح میدانید؟

ج ـ نه، در این مورد، احساس میکنم عقیده‌ای مغایر عقاید رایج داشته باشم. بیم من از این است که ـ فقط عده‌ای معدود از

عقیدهٔ من خوششان بیاید . من تصور می کنم کـه هیچ آئین نامه‌ای نمی‌بایست انتشارات نامناسبرا قدغن وتحریم کند. اولا بدان‌دلیل که: آئین‌نامه‌ها به قضاتی کـوته‌نظر و مغرور اجازه میدهند آثاریرا کـه دارای ارزش‌حقیقی‌می‌باشند ـ فقط بدان‌دلیل که بنظر آنها زننده آمده است ـ محکوم ومطرود سازند .

ثانیاً نتیجهٔ اثر معمولی تحریم عبارت از تحریك حس کنجکاوی عمومی است ؛ واین تأثیر ، هم در مورد ادبیات مستهجن وهم درموارد دیگر مصداق‌پیدا می کند .من ، در دورانی که قانون‌تحریم مشروبات تصویب شده بود ـ چندین‌بار ـ بآمریکا مسافرت کـردم ؛ و ملاحظه نمودم که، پس‌ازتحریم ، مردم‌باحرص وولع بیشتری‌به‌شرب‌مسکرات روی‌آورده بودند. تصورمیکنم، درباره تحریم ادبیات‌مستهجن‌ومخالف عفت عمومی نیزهمین پدیده‌بروز کند. اکنون، برای تأیید«اثر تحریم» مثالی میزنم : فیلسوف یـونانی امپدکل[1] (Empédocle) جـویدن برگهای «شجرةالغار» را خیلی شرم‌آور وزشت میپنداشت .او ، همیشه جزع وفزع میکرد ازاینکه‌باید ده‌هزارسال بعلت جویدن‌برگ‌درخت غار درظلمات خارجی(دوزخ)بسر برد . هیچوقت‌مرا از جویدن«برگ غار» نهی نکرده‌اند؛ ومن‌هم، تاکنون، برگ‌چنین‌درختی‌رانجویده‌ام. ولی به امپدکل تلقین شده بود که نباید آن‌کار را بکند ؛ واوهم برگ درخت‌غار راجوید .

س آیاشما عقیده دارید که‌اگر انتشار موضوع‌های‌منافی عفت،

---

۱ ـ فیلسوف یونانی‌قرن پنجم ق م. یکی از آزادیخواهـان عهد عتیق است . درطب وسیاست‌وشاعری دست داشت وتئوری عناصر اربعه را وضع کرد. طبق‌این تئوری تمام‌اشیاء ازترکیب‌آب،هوا، آتش‌وخاك بوجودمیآیند .

برای همه کس آزاد میگردید آنوقت علاقهٔ مردم نسبت بدانها بیشتر نمی‌شد؟

ج ـ علاقه مردم نسبت بدانها نقصان می‌یافت. فرض کنید چاپ و انتشار کارت‌پستال‌های منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود، این اوراق برای مدت یك یا دو سال مورد استقبال واقع می‌شود وسپس مردم از آن خسته شده ودیگر کسی حتی بآنها نگاه هم نخواهد کرد.

س ـ آیا عقیده شما در باره نوشته‌های مستهجن و منافی عفت هم همین است؟

ج ـ در حدود عقل ومنطق بلی. علاقه‌ای که مردم به‌یك اثر زیبا ابراز میدارند بدلیل جمال آن است نه بعلت محتویات مستهجن آن.

س ـ به‌حرف اول خودمان بر گردیم یعنی به‌مذهب اخلاقی تبو و دستورات غیرمنطقی آن. آیا شما عقیده دارید که در شرایط کنونی اخلاق «تابو» زیان‌آور میباشد.

ج ـ آری، وبانواع واقسام مختلف. اغلب اوقات اتفاق میافتد که این اخلاق مربوط به جوامع قدیمی بوده‌وازجامعه‌ای که بکلی با جامعهٔ ما متفاوت میباشد بما بارث‌رسیده است. قوانین اخلاقی آن جامعه با نیازمندیهای خود آن جامعه متناسب می‌باشد و نمیتواند پاسخگوی احتیاجات کنونی ما گردد. برای مثال، آبستنی مصنوعی را در نظر بگیرید علمای علم اخلاق گذشته در باره چنین قضیه‌ای فکر نکرده بودند و این خود منشاء تأسف وخسارتی است. خسران دیگری هم وجوددارد و آن عبارت از این است که مذهب اخلاقی تبو میخواهد انجام افعال ستمگرانهٔ عهدعتیق مثلا «قربانی کردن انسان» را بر گردن ما بگذارد.

یونانیها، ازبدو تاریخشان، کم کم باقربانی کردن انسان که درجامعهٔ آنها رواج داشت مخالفت ورزیدند وتصمیم گرفتند این قانون اخلاقی رالغو سازند؛ولی، مؤسسه‌وسازمانی‌وجود داشت که مایل نبود درباره‌این نهضت حتی کلمه‌ای هم بگوشش بخورد واین مؤسسه، همان معبد کذائی دلف (Delphes) بود .

منبع رزق وروزی روحانیون‌این‌معبد، خرافات پرستی مردم‌بود وبهمین جهت، روحانیون نمیخواستند ـ باازبین رفتن خرافات پرستی ـ از مقام عالی خود نزول نمایند . بهمین دلیل است که باستثناء « دلف » که همچنان طرفدار قربانی ساختن انسان باقی مانده بود در بقیهٔ یونان ازمدتها قبل، این‌قانون اخلاقی«تبو» رابدور ریخته‌بودند مثال دیگری را که‌آنهم بنوبهٔ خود مهم است یادآورمی‌شویم: درنظر اجدادما تقطیع وتشریح اجسادمردگان‌زشت‌ترین کار بود . وزال (Vésale) دانشمند عالیمقام انگلیسی عصر شارل پنجم، متوجه شد که دانش پزشکی‌بدون تشریح بدن‌نمی‌تواند به‌پیشرفتهای قابل‌ملاحظه‌ای نایل گردد؛ وبدین جهت، تشریح اجساد را آغاز نمود. شارل پنجم ناخوش احوال بود و « وزال » تنها پزشکی بود که از عهده پرستاری ومعالجهٔ او برمیآمد و بهمین‌جهت وزال ازحمایت شاه برخوردار بود. ولی، سرانجام امپراطور از سلطنت کناره گرفت ووزال درحالیکه دستش درتوی حنا مانده بود بی‌یار ویاور ماند. وزال رامتهم کردند که به تشریح بدنی که هنوزکاملا جان‌نداده بود دست زده است. بجرم این‌کار، اورا بزیارت کردن ارض مقدس محکوم ساختند. «وزال» با کشتی‌بسوی مرقدمسیح روانه گردید ولی، کشتی‌او در دریاغرق شد وبدین ترتیب پس از تحمل سختی زیاد

جان‌سپرد. آری، چنین بودسرنوشت‌وزال. واین‌ماجرا، فقط وفقط، معلول مذهب اخلاقی تحریم تشریح میت بود. بله باید بگویم که هنوز هم مذهب تبو همچنان زیان‌آور است. دربرخی از مجامع، تبوی شدیدی علیه محدود ساختن موالید اعمال میگردد. این تبو مبتنی ومتکی بر محاسبه وزادوولد طبق نقشه میباشد کـه زیان شدید و بلای رقت باری بـرای بشریت دارد. مفهوم و نتیجهٔ محاسبهٔ مذکور عبارت از توسعهٔ بدبختی و جنگ و همچنین غیر ممکن ساختن حل بسیاری از مسائل اجتماعی‌است. بعقیده من، این یکی‌ازتبوهای مهم است. ولی، تبوهای دیگری را هم میتوان نام برد، مثلاقانون ممنوعیت طلاق از تبوهای کاملا مضر است. این‌قانون، مطلقاً برسنن قدیمی مبتنی‌است وهیچگونه تناسبی باشرایط حقیقی وواقعی‌ندارد.

٦

قدرت

لردراسل، بعقیده شما، چه چیزانسان را باحراز قدرت متمایل میکند ؟

برتراندراسل - بعقیده من ، عوامل مهمی که انسان را باحراز قدرت میکشانند عبارتند از : اولا صدمات وتأثرات گذشته که موجب علاقهٔ برخی بقدرت میشود و ثانیاً صدمات حاصله از قحطی هائی که بطور ناگهانی انسان رادرمعرض تهدید قرارداده‌اند. درچنین مواردی انسان‌میکوشیده‌است- بهنگام‌بروزقحطی- برای خودمأمن و پناهگاهی یافته وعده‌ای دیگر بلا گردان شوند؛ وهمین عامل ، اورا وادار کرده است که درصدد کسب قدرت بر آید .

س - آیا از آن زمانها تابامروز، صور مختلفی ازقدرت پابعرصهٔ وجود گذاشته است ؟

ج - آری و میتوانیم آنها را بچند نوع تقسیم کنیم . نوع اول قدرت- که بیش ازانواع دیگرهم رایج و آشکارمیباشد تسلط مستقیم بر اشخاص‌است. نوع دوم عبارت ازقدرت پاداش ومجازات میباشد که آنرا قدرت اقتصادی‌نام گزارده‌اند. وبالاخره نوع سوم هم قدرت تبلیغات و اقناع میباشد. بعقیده من‌قدرتهای فوق‌الذکرسه نوع‌قدرت مهم واساسی میباشند .

س ـ آیا بعقیده شما علل ودلایل نیل بقدرت ممکن است هم جنبهٔ خوب داشته باشد وهم جنبهٔ بد ؟

ج ـ البته، وبدون هیچ‌تردید میتوان گفت که: تقریباً انگیزه و محرك اصلی جمیع کسانیکه بانجام‌کار مهمی نایل شده‌اند ـ بنحوی از انحاء ـ عشق به‌قدرت‌بوده‌است. این کیفیت، هم‌درباره مقدسین ومعصومین صادق است وهم درباره گناهکاران مصداق مییابد . تصورمی کنم کیفیت مورد بحث، شامل حال کلیه کسانی باشد که دارای انرژی وقوه فعاله می‌باشند .

س ـ غالباً اتفاق میافتد که اشخاص نیك اندیش وخیر ـ در اثر غرور وخود خواهی ـ جویای قدرت میباشندآیا همینطور است ؟

ج ـ مسلماً همین طوراست. ولی‌دراین موارد، تشخیص قضایاکار مشکلی است ؛ در جهان کنونی تصمیمات خیلی زود و بسرعت اتخاذ می‌شوند. مسئله برسراین است که باید، اجباراً، اختیار وقدرت اتخاذ تصمیم رابدست عده‌ای تفویض کرد؛ ومتأسفانه این عمل خود، موجب می‌شود که هیچگونه تصمیمی ، دربرابر قدت‌آنها نداشته باشیم ، این مسئله بینهایت اهمیت دارد وشایسته است درباره‌آن عمیقاً بیندیشیم .

س ـ شما دراین مورد چه نظری دارید؟

ج ـ این مسئله، ارتباط تامی‌بامیدان عمل قدرت مورد نظردارد. برای مثال پلیس‌را در نظر بگیرید : قدرت پلیس ـ همانطوریکه در مورد بسیاری ازدول جدید ملاحظه شد ـ حقیقتاًعامل خطرناکی‌است. درهر نقطه‌ای ازجهان که کمونیستها خواسته‌اند بر کشوری ـ که بدان دسترسی نداشته‌اند ـ مسلط شوند، اولین تلاش‌آنها عبارت ازاین بوده

است که : بر نیروی پلیس کشور مورد بحث چیره شوند. در نتیجه، با انجام این کار، بخوبی میدانند که چه اشخاصی را باید بدرون زندان چپانید و بعلاوه وقوف برفوت وفن پرونده سازی نیز برایشان آسان میگردد. ملاحظه میفرمائید که ممکن است پلیس به عنصر خطرناکی تبدیل گردد، وصحت این موضوع بارها باثبات رسیده است . بعقیده من، در هر کشور باید دوقسم پلیس وجود داشته باشد: یکی برای ثابت کردن جرم ودیگری بمنظور اثبات برائت مجرم .

س ـ راه حلی که شما پیشنهاد میکنید ممکن است قضایا را بغرنج و پیچیده کند بعلاوه، امکان دارد تشکیل چنین سازمان پلیسی ، برای دولتها گران تمام شود ، اینطور نیست ؟

ج ـ بلکه ممکن است. ولی فرض کنیم سرکاررا، بقتل نفس متهم کرده باشند. مؤدی مالیات بدولت خراجی میدهد تااینکه عمال دولت مجرمیت شما را ثابت کنند . اما شما بایستی هزینهٔ مدافعات حقوقی خودرا ازجیب خود بپردازید واین، برخلاف عدالت است. بعقیده من اگر نودونه نفر گناهکار ازخطر مجازات رها شوند بهتر ازاین است که یکنفر بیگناه بیهوده مجازات شود؛ ولی، ماعکس این کاررا انجام می‌دهیم ؛یعنی عقوبت نود و نه نفر بیگناه را برفرار یکنفر مجرم از عقوبت ترجیح میدهیم؛ وعلت آنهم اینست که : تصور میکنیم مؤدیان مالیاتی موظفند هزینهٔ دادگستری رابرای اثبات مجرمیت متهم تأمین کنند وفرد متهم هم باید ، شخصاً ، هزینهٔ برائت خودرا بپردازد .

س ـ صحیح است . ولی خیلی کم اتفاق میافتد کسیرا بدون دلیل محکوم کنند . آیا بعقیده شما صرف میکند این قبیل هزینه‌های

دولتی را، فقط، برای ثابت کردن اینکه یك فقره اتهام نادرست بوده است منحل ومتعهد شویم .

ج ـ البته، ما درباره تعدد و کثرت این موارد آگاهی نداریم و بهمین جهت ، این مسئله خود مورد بحث قرار میگیرد . پلیس هم در این باره از روی رضا ورغبت اطلاعی در اختیار ما نخواهد گذاشت . بنابر آنچه که میدانیم خطر تکرار بیعدالتی ما را غالباً تهدید میکند .

س ـ اینك اعمال دولتها رامورد بحث قرارمیدهیم. آیا، بعقیده شمادولتها نبایستی ازیك چنین آزادی ـ که هم اکنون دارند ـ برخوردار بوده و بتوانند باسرعت اتخاذ تصمیم نمایند ؛ وآیا ، بنظر شما آنها نباید قبل ازاخذ تصمیم باموکلین خود مشورت کنند ! و اگرهم بنا باشد دولت ها قبل از مبادرت بهر کاری بآراء عمومی مراجعه کنند در اینصورت تصور نمیکنید که ازسرعت وتأثیر کار آنها کاسته خواهد شد ؟

ج ـ آری . ممکن است چنین وضعی پیش آید . در دنیائیکه ما زندگی میکنیم، مواردی وجود دارد که ممکن نیست تصمیمات را به رفراندم عمومی ویاشور گذاشت. مثلا، صلح وجنگ ازمهمترین مسائل حیاتی هستند ولازم است در مورد آنها تصمیم فوری گرفته شود . باید دروضع حکومت واداره تمام ممالك تغییرات قابل ملاحظه‌ای بوجود آید ومردم امکان داشته باشند مسئله جنگ وصلح را، با آرامش وتأنی مورد بحث قرار دهند. بدیهی است اگرچنین کاری صورت عمل بخود بگیرد خیلی عالی خواهد بود .

س ـ بالاخره، بطور کلی عقیده شما براین است که باید تا اندازه‌ای ، از قدرت کاسته شود ؟

ج ـ میدانید مطلب چیست، وقتی که مسئلهٔ ارتکاب اعمال زشت درمیان باشد هرچه که‌قدرت کمتر باشد نتیجهٔ کار بهتر است. اصولا، طبیعت وخصلت بشر آنچنان سرشته شده است که ـ همیشه درمورد هرقسم عمل زشت ـ بشدت ازقدرت زیاد ناراحت بوده است.

شاید بجرأت بتوان گفت : نژاد بشری، ازبرکت تقلیل قدرت نتوانسته است بموجودیت خود ادامه دهد . ولی، امروزه تقلیل قدرت روبکاهش میرود و نتیجهٔ آن چنین است که: بشریت درمعرض‌خطرفنا ونیستی قرار گرفته است .

س ـ سستی وعدم تأثیرقدرت انسانی، چگونه موجب‌بقای‌بشریت شده است؟

ج ـ سستی و کم اثری انسان باعث شده است کـه قدرت منازعه ومقاتله افراد تقلیل یابد و، درنتیجه جامعه بشری بتواند بوجود خود ادامه دهد . قاتل زیرکی کـه فن‌آدم کشی را خوب میدانـد ودارای قدرت هم باشد قادر است عده زیادی ازمردم را بقتل برسانـد . ولـی یکنفر قاتل گیج، زود دم به تله داده ودستگیر می‌شود و درنتیجه قادر نخواهد بود بکشتار مردم ادامه دهد . بدبختی اینجاست کـه‌آدم کشها روز بروز ماهرتر وزبردست‌تر میشوند .

س ـ اکنون، درباره نوعی دیگر از اقسام قدرت ـ یعنی قدرت اقتصادی ـ صحبت میکنیم. آیـا بعقیده شما قدرت اقتصادی باندازه ای که مارکس برایش اهمیت قائل است مهم میباشد ؟

ج ـ مارکس، دربین‌انواع واقسام قدرت‌هابرای قدرت اقتصادی اهمیت بیشتری قائل است. مارکس، بررسی‌خودرابه اوضاع انگلستان

درسال‌های ۱۸٤۰ محدود ساخته ودر نتیجه ، دچاراین اشتباه شده است که موجب وعامل کسب قدرت «مالکیت» میباشد نه «رهبری مؤثر» . ومارکس بااتکاء برتعبیرهای نامبرده برای جمیع آلام وبدبختی‌هائی که جهانیان باآنها دست‌بیقه هستند داروئی پیشنهاد نمود، وهمانطوری که ملاحظه شده این دارو نتیجهٔ مؤثری نداشته است .

سـ پس بعقیده شما قدرت اقتصادی چه اهمیتی دارد ؟

جـ قدرت اقتصادی دارای اهمیت زیادی میباشد ؛ ولی، قدرت اقتصادی هم شکلی ازسایراشکال قدرت‌است. بعقیده‌من، قدرت‌اقتصادی، درردیف قدرتهای نظامی وتبلیغاتی قراردارد . برای توضیح این‌مطلب نمونه‌ای را یادآورمی‌شویم. میدانید که ملکه بوآدیسه (Boadicée) برضد رومیها شورید ، وبطوریکه درجریان هستید علت شورش هم این بود که سه‌نك (Sénèque) مبلغ هنگفتی پول بانرخی کمرشکن بـه ملکه داده بود ؛ بوآدیسه هم برای پرداخت این پول در مضیقهٔ مادی شدیدی قرار گرفته بود. این ماجرا، بدانجهت اتفاق افتاد که«سه‌نك» درآن اثنا ، قدرت اقتصادی را درید اختیارخـود داشت . ولی پس از شکست بوآدیسه ، امپراطور، سه‌نك را باعدام محکوم کرد . دراینجا ملاحظه می‌شود که : دیگرقدرت اقتصادی نقش مهمی ایفا نمیکندبلکه قدرت نظامی عامل مؤثرمی‌باشد .

سـ آیا تصورمیکنید که قدرت اقتصادی به‌ترمزی‌نیازه‌ندباشد؟

جـ هرنوع قدرت را باید مهار کرد . مثلا ، نباید قدرتهائی را که موجب می‌شوند اهالی برخی ممالك از گـرسنگی بمیرنـد آزاد

گذاشت . بچنین قدرتهائی باید لجام زد . و بهمین دلیل، گمان‌می کنم درست نباشد برخی از کشورهای خاورمیانه سر نوشت «تغذیه نفتی» را مطلقاً بدست خود گیرند .

س- شما برای قدرت تبلیغات چه اهمیتی قائلید ؟

ج- بی‌نهایت . واین حقیقتی است که صحت آن ـ ازمدتها پیش ثابت شده است. همانطوریکه گفته می‌شود «درخت کلیسا ازخون‌شهدای مذهبی تغذیه میکند » آیـا این گفته بدان معنی نیست که خون شهدا دارای قدرت تبلیغاتِ مؤثری است ؟ ـ وهمچنین می گویـد : حقیقت پردامنه وجهان شمول تفوق دراد. آیا ، ازاین گفته چنین بر نمیآید که عقیده رایج ومورد قبول امروزی تفوق خواهد داشت. تبلیغات دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای‌می‌باشد؛ وممکن است جمیع‌اشکال رابخودبگیرد. مسیحیت درحقیقت، بدون کمك اقتصادی ویاقدرت نظامی بوجودآمده است .

س- آیا تبلیغات همیشه بد است ؟

ج- هر گز- تبلیغات موقعی بد می‌شود که عقیده خوب وبد را با هم مخلوط کند . ولی نمیتوان گفت تبلیغات فی نفسه بد است ؛ زیـرا درغیراینصورت باید بگوئیم هر نوع تعلیم وتربیتی بد است ازآنجا که تعلیم وتربیت ، خود ، نوعی تبلیغات است .

س- بدین ترتیب ، شما عقیده دارید که باید قدرت تبلیغات را مهار کرد ؟ ونیزمعتقدید که اگر اطلاعات توده‌ها محصول تلقین‌وتبلیغ باشدآنوقت مردم نخواهند توانست باوضوح ومستقلا بیندیشند ؟

ج- آری، به‌تبلیغات‌بایدافسارمحکمی زد. بطوری که من‌استنباط

استنباط میکنم ایده‌ای که یکنفر «روس معمولی» از دنیای غرب دارد کاملا مغایر با حقیقت است علت این قضیه آن است که در کشورهای کمونیستی تعلیم و تربیت تحت نفوذ قدرت تبلیغات است. در کشورهای غیر کمونیستی دخالت تبلیغات در تعلیم و تربیت بدان شدت نیست: ولی در اینجا هم دستگاه تبلیغات دولتی، با تمام قوا در امر تعلیم و تربیت مداخله میکند هدف این قبیل دخالت‌ها این نیست که اشخاص از روی حقیقت فکر کنند بلکه هدف اصلی عبارت از آنست که مردم همانطوریکه دولت دلش میخواهد فکر کنند.

سـ آیا بعقیده شما در کشورهای غیر کمونیستی هم باید بقدرت تبلیغات افسار زد؟

جـ البته که بایستی افسارزد. هرچند اوضاع موجود چندان وخیم نیست، مع‌الوصف، ترمززدن به نیروی تبلیغات ضروری میباشد. علت این موضوع آنست که امروزه دیگر نسبت به امور تعلیماتی مدارس ودانشگاهها ـ محلی برای اظهار آزادانه عقاید و برخورد آنها با یکدیگر وجود ندارد. اینگونه محدودیت‌ها وموانع باعث شده‌اند که از فلان عقیده خاص، بقیمت درهم کوبیده شدن و محکوم کردن عقاید دیگر پشتیبانی گردد.

سـ بدین ترتیب، مسئلهٔ اعمال قدرت وافراط در آن در زندگی انسان نقش مهمی دارد، همینطوراست؟

جـ اهمیت اعمال قدرت وافراط در آن بقدری است که بتصور در نمیآید. بعقیده من، این مسئله میتواند بمنزلهٔ سنگ محکمی برای تشخیص خوبی و یا بدی یك حکومت بکار رود. دریك حکومت خوب

ومطلوب، اعمال قدرت تحت مهارو کنترل بوده ومحدودیت‌خاصی‌دارد. ولی در یك حکومت نامطلوب و بد ، قـدرت بصورت لجام گسیخته‌ای اعمال می گردد .

س ـ بدون‌شك شکل ظاهری این مسئله درغرب بهترازرژیمهای دیکتاتوری است . در حقیقت بـرای قدرت حدودی وضع شده است . ولی ، بعقیده من بهتر بود مهار و ترمز دیگری غیراز ترمز انتخابات عمومی ـ که هرچند سال یکبار انجام میگیرد ـ وجود میداشت . در دنیای کنونی، دیگرتنها انتخابات‌کافی بنظرنمیرسد ؛ زیرا امروزه بین کلیهٔ مسائل همبستگی وپیوند بیشتری وجود دارد. من‌معتقدم ، برخی اوقات رفراندم هم مفید واقع میشود. بالاخره، رفراندم هم عاری از سرعت بوده وبکندی انجام میگیرد . اینطورنیست ؟

ج ـ مسلماً همینطوراست . رفراندم کند وبطیءاست . معذلك‌باز هم بهتر ازآن سیستم حکومت میباشد که بـدون مراجعه بهیچ یك از افراد کشوراهالی مملکت‌را بورطهٔمصیبت وفلاکت دسته‌جمعی‌بکشاند.

۷

خوشبختی چیست؟

۷

لرد راسل، شما مـرد خوشبختی بنظر میآئید. آیـا همیشه خوشبخت بوده‌اید؟

برتراند راسل ـ درزندگی من، هم دورانهای خوشبختی وجود داشته وهم ادوار بدبختی. من خود را مرد سعادتمندی میدانم؛ زیـرا روزگارم قرین خوشبختی است.

س ـ ممکن است درباره بدترین ادوار زندگی خودتان برای ما صحبت کنید؟

ج ـ آری، بدترین دوران زندگی‌من دوران جوانی‌وبلوغ بود. من معتقدم که، اصولا، خیلی ازجوانان روزگار تیره ای دارند. در آنزمان، بی‌دوست وتنها بودم وهیچکس رانداشتم که بااو درد دل کنم. اغلب فکر خودکشی بسرم میزد. گاهی اوقات، این فکر بقدری شدت می‌یافت که تصور میکردم قادر نباشم درمقابل ایده خودکشی مقاومت کنم ـ امـا درحقیقت چنین تصوری صحت نداشت. مسلماً، خود را خیلی تیره بخت تصور میکردم؛ ولی، حقیقت‌آن بود که بدبختی من جنبهٔاساسی و کلی‌نداشت واین‌حقیقت،ازبرکت خوابی که دیدم، برایم روشن گردید.

یك وقت خواب دیدم بشدت مریضم ومیخواهم بمیرم. عجیب است پرفسور ژووت (Jowett) مترجم آثار افلاطون ـ که دانشمند عظیم الشأنی بود و با ما دوستی خانوادگی داشت ـ کنار تخت من نشسته بود. من با هیجان واحساسات زیادی باو میگفتم : «لااقل، برای من یك تسلی وجود دارد و آنهم این است که: عنقریب ازهمهٔ اینها ـ خلاص خواهم شد». واوهم با لحن بلند خود جواب داد : «زندگی را میگوئید؟» گفتم : «آری زندگی.» پرفسور گفت : «وقتی که پا بسن گذاشتی از این مهملات نخواهی یافت.» درهمین موقع ازخواب بیدار شدم. ودرحقیقت هم از آن ببعد دیگر ازاین قبیل مهملات نیافتم.

س ـ آیا خوشبختی شما اکتسابی است ویا اینکه برحسب تصادف بدان نایل شده‌اید؟

ج ـ آن قسمت ازخوشبختی من که مربوط به کارم باشد اکتسابی واداری است؛ ولی، درسایر مواردتسلیم حوادث وپیش آمدها بوده‌ام. درهرحال، نقشه‌ای را که برای نیل به خوشبختی طرح کرده بودم بخوبی تعقیب کرده‌ام.

س ـ آیا شما تصور میکنید که اگر انسان خوشبختی خود را موکول به پیش آمدها وتصادفات کند نتیجه‌ای بدست میآورد؟

ج ـ این جا دیگر مسئلهٔ شانس مطرح می‌شود! بعلاوه آنهم در مقیاس وسیعی به موفقیت انسان درکار بستگی دارد. چند سال پیش از دوران کذائی جوانی ـ که قبلا راجع بآن صحبت کردم ـ با مرحله

۱ ـ حکیم وادیب انگلیسی (۱۸۹۳ ـ ۱۸۱۷) استاد دانشگاه اکسفورد شاگرد مکاتب فلسفی کانت و هگل بود. آثار افلاطون را دراوقات فراغت طی ده سال به انگلیسی ترجمه کرد.

دردنا کی‌مواجه شدم. علت‌این امر آن‌بود که: دربرابرحل یك‌مشکل- که بدون حل آن کوچکترین اقدامی نمی‌توانستم بکنم - متوقف شده بودم . دوسال طول کشید و من هنوز ، بدون اینکه کمترین پیشرفتی کرده باشم ، همچنان به‌آن مسئله گرفتار بودم. این حادثه، مراخیلی رنج داد .

س ـ بعقیده شما عوامل اساسی خوشبختی چیست ؟

ج ـ بعقیده من عوامل اصلی خوشبختی چهار است . عامل اول تندرستی. عامل دوم داشتن وسایل لازمه برای رفع حوائج. عامل سوم داشتن روابط حسنه بادیگران وعامل چهارم موفقیت درکار .

س - بنابراین ، شما برای تندرستی اهمیت زیادی قائلید ؟

ج ـ آری ، برخی حالات مزاجی واقعاً مانع خوشبختی انسان میشوند. بعضی‌ازاین‌حالات موجب کسالت روح شده وانسان راباوضع رقت باری مواجه میکنند . البته ، بعضی‌آلام را میتوان بامقاومت وپا فشاری‌تحمل کرد ولی، دردهائی هم هست که انسان را کلافه میکند .

س -آیا بعقیده شما تندرستی‌موجب خوشبختی‌است ویا برعکس خوشبختی باعث تندرستی است ؟

ج ـ شکی نیست که سلامتی انسان را خوشبخت میکند . ولی عکس قضیه هم صحیح است . کسیکه خوشبخت است - احتمال ابتلای به بیماریش کم است .

س ـ دوشب را درنظرمیگیریم فرض کنیم یکشب را درآرامش خاطر خوابیده وشب دیگر را در ناراحتی بسر برده باشید ، بفرمائید بـه بینم فـردای کدام یك از ایـن دو شب احساس راحتی بیشتری

می کنید ؟

ج ـ بدون شك فردای شبی که راحت خوابیده‌ام .

س ـ اکنون در باره عـامل دوم خوشبختی یعنی مسئلهٔ درآمد صحبت کنیم .

ج ـ البته این مسئله دارای اهمیت زیادی است ولی باید سطح زندگی را که بدان عادت کرده‌ایم بحساب آوریـم ، وقتی کـه انسان ببرخی انواع فقر و مسکنت عادت داشته بـاشد ، خـواه ناخواه ، از توقعاتش هم کاسته می‌شود . برعکس ، وقتی که انسان به مال و ثروت عادت کرده باشد ـ اگر بقدر کفایت در آمد نداشته باشد ـ بدبخت می‌شود .

س ـ دراین صورت ممکن‌است انسان‌ازلحاظ درآمد دچاروسوسه وناراحتی خاطر گردد ، اینطور نیست ؟

ج ـ بله همین است. ثروتمند ترین اشخاص تمام عمر را دراین ترس و وحشت بسر میبرند که مبادا سرانجام کارشان بگدائی کشد . این مورد بسیار اتفاق میافتد. (**آنانکه غنی ترند محتاج ترند**)

س ـ بنابراین برطبق عقیده شما داشتن ثروت الزاماً خوشبختی نمیآورد ، اینطور نیست ؟

ج ـ بله همینطور است پول فقط کمترین مایحتاج انسان است آدم بـاید در باره حوائج دیگری بیندیشد که فقدان آنها ملالت بـار میباشد .

س ـ شما، سومین عامل خوشبختی را روابط بادیگران میدانید آیا واقعاً شایسته است که این عامل در درجهٔ سوم قرار گیرد ؟

ج ـ مسلماً ، نه ، اگر بخواهیم بااتکاء بر تجربیات شخصی خود قضاوت کنم باید بگویم که روابط بادیگران اولین عامل، و یا لااقل، دومین عامل خوشبختی است : یعنی پس از سلامتی .

س ـ مفهوم واقعی «روابط با اشخاص دیگری» چیست ؟

ج ـ این مسئله ، خیلی روشن است . روابط با اشخاص یعنی : دوستی ، عشق ، علاقه نسبت به فرزندان و بالاخره محبت نسبت بدیگران . وقتی که این روابط حسنه نباشد زندگی برای انسان تلخ می‌شود .

س ـ اکنون مسئلهٔ کار را مطرح میکنیم . آیا شما برای کاریکه مثمر نتیجه باشد اهمیت زیادی قائل هستید ؟

ج ـ البته ، در مورد انسان فعال و کار دوست این مسئله خیلی اهمیت پیدا میکند . مسلماً ، اشخاص تنبل و بیکاره‌ای هم هستند که این مسئله ، اصولا ، برایشان هیچگونه اهمیتی ندارد . اما ، چنانچه انسان دارای انرژی و قدرت باشد، بالاخره، بایستی آنرا دریك راه مصرف کند؛ وبعقیده من، بهترین محل صرف این انرژی کار است و بس. بدیهی است اگر شما از کارخود نتیجهٔ مطلوب رابدست نیاورید دچار بدبختی خواهید شد . برعکس، چنانچه انسان در کار خود موفقیت حاصل کند روزگارش بخوشی گذشته وروز بروز خوشبخت تر خواهد شد .

س ـ آیا نوع کار درخوشبختی تأثیر دارد ؟

ج ـ نه، تصور نمیکنم ـ مگر در مواردی که اشتغالات انسان موقتی و گذرا هستند. مثلا ، اگر من عضو پولیت بورو [دفتر سیاسی] باشم آنوقت کار و زندگیم بی‌دغدغه و دردسر نخواهد بود. بالاخره ...

چه بگویم...

س ـ ضمناً این طرز زندگی خیلی باروح است. وهستند اشخاصی که از این زندگی پرحادثه وپرماجرا لذت میبرند.

ج ـ بسیار خوب، اگرعده‌ای این طرز زندگی را دوست دارند که چه بهتر.

س ـ آیا کوچك ویا بزرگ بودن کاری که انسان برعهده میگیرد دارای اهمیت است؟

ج ـ اینجا دیگر مسئلهٔ طینت و سلیقه اشخاص مطرح میشود. کسانی هستند که خوشبختی خود را در اشتغال بکارهای بزرگ میدانند. عده‌ای هم به کارهای ساده قناعت میکنند. ولی، انسان باید کار رامتناسب بالیاقت وظرفیت خود انتخاب کند؛ بنحوی که بتواند از آن نتیجه‌ای بدست آورد.

س ـ پس بنا برعقیده شما، خوشبختی در تنبلی است وانسان میتواند رضایت خاطر خود را بوسیله کارها واشتغالات محدود فراهم نماید.

ج ـ میدانم، ولی درحقیقت، تا آنجا که دراین زمینه تجربه‌دارم، انسان نمی‌تواند از این راه خوشبخت شود. وقتی که کار بزرگی ـ با وجود مشکلات ـ باموفقیت بانجام برسد، حظ ولذت زیادی نصیب انسان میشود. و تصور نمیکنم هرگز یکنفر تنبل بتواند چنین لذتی را احساس کند.

س ـ اگر بشما میگفتند خوشبختی در بی شعوری است چه عکس‌العملی نشان میدادید؟

ج ـ مخالفت میکردم. حتی من حاضرم برای بدست آوردن شعور از لذات خود چشم بپوشم . نه ، میدانید مطلب چیست ؟ هرچه فکر میکنم ، شعور را ترجیح میدهم .

س ـ آیا شما تصور میکنید که فلسفه میتواند درخوشبختی انسان نقشی داشته باشد ؟

ج ـ آری مشروط براینکه فلسفه مورد علاقهٔ انسان واقع شود و برای درك آن هم استعداد و آمادگی وجود داشته باشد . در غیر این صورت، تصور نمیکنم فلسفه بتواند درخوشبختی انسان مؤثر گردد . بهمین ترتیب چنانچه شما بنای خوبی باشید شغل بنائی میتواند موجب خوشبختی شما باشد. بطور کلی ، هر نوع فعالیت و کاری که انسان از عهده انجام آن برآید موجب خوشبختی است .

س ـ بعقیده شما چه عواملی خوشبختی انسان را زایل میکند ؟

ج ـ علاوه بر عواملی که با اصول چهارگانه خوشبختی فوق الذکر مغایرند، عوامل زیاد دیگری را میتوان نام برد که خوشبختی انسان را زایل میکنند . کسانی که بخواهند خوشبخت باشند ، باید از یك چیز بپرهیزند و آن هم **خود خوری** است. من هرچه بیشتر پا بسن میگذارم ، اصل فوق را بیشتر رعایت میکنم ؛ واین ، خود ، مزید بر خوشبختی من است . برای اینکه بی‌سبب خودرا ناراحت نکنم راه حل خوبی بدست آورده‌ام، یعنی باخود میگویم: «بالاخره، بالاتر ازسیاهی چیست؟» وسپس بدین فکر میافتم که : «بالاخره صدسال دیگراوضاع روبراه خواهد شد. دراین موقع معتقد میشوم که ناراحتی من چندان مهم هم نبوده است » . وقتی که شما بتوانید اینطور فکر کنید ، کمتر

موجب ناراحتی خودتان خواهید شد . یکی از علل ناراحتی‌ما، اغلب عبارت ازاین است که غالباً درباره اوضاع بدتری که ممکن است پیش آید کمتر فکر میکنیم .

س ـ آیـا میتوانید ، از روی اراده ، ناراحتی را از خـود برانید ؟

ج ـ کاملا ، نه ؛ ولی ، معذلك،غالباً در این راه توفیق حاصل میکنم .

س ـ نظر شما درباره حسادت چیست !

جـ حسد رامیفرمائید؟ ـ وحشتناك است ـ حسد خیلی‌ازمردم را ببدبختی و فلاکت انـداخته است . در اینجا بیاد هیدن (Haydon) [۱] می‌افتم که هنرمند قابلی‌نبود ولی دلش‌خیلی‌میخواست هنرمند بزرگی باشد . دردفتر یادداشت هیدن این جمله را میخوانیم : «ازصبح تا ظهر امروزخودرا بارافائل‌مقایسه میکردم، مقایسه‌ای دردناك بود وجگرم‌از غصه کباب شد.» بطور کلی همه کسانیکه ـ بهروسیله که باشد ـ بچیزی رسیده‌اند از یك ناراحتی رنج میبرند. این عده غصه میخورند که چرا وضع عده‌ای بهتر ازآنهاست . اینها فکر میکنند کـه اتومبیل فـلانی لوکس‌تر وباغش‌زیباتر است ، ویا اینکه فلان زید درفلان‌جای خوش آب وهوا زندگی بهتری را میگذراند وبالاخره ، فلان شخص درآمد زیادی دارد وقس‌علیهذا. این‌خام فکران، بجای اینکه‌ازوسایل موجود لذت‌کامل برند،درفکراینکه‌وضع دیگری‌بهترازآنهاست شادی‌وآسایش خاطرخودرا نیزازدست میدهند؛ وحال‌آنکه اینان‌نبایستی بدون جهت

۱ـ نقاش متخصص در ترسیم‌آثار تاریخی انگلستان (۱۷۸۶-۱۸٤٦).

برای خود دردسر فراهم نمایند.

س ـ آیا حسد دارای جنبهٔ مثبت هم میباشد یا نه؟ فرض کنیم از اینکه ارزش کار همسایه و یا همکارشما بیش از ارزش کار خودتان باشد رشك ببرید؛ آیا این حسادت خود موجب نمی‌شود که فعالیت بیشتری بخرج دهید؟

ج ـ صحیح است، ولی در اینجا یك اشکال هم پیش می آید و آن این است که: ممکن است این حسادت موجب گردد شما از فعالیت خود بکاهید. بویژه، امکان دارد شما تحت تأثیر حسادت، در کار دیگران دخالت نمائید. برای اینکه انسان از دیگری جلو بزند دو راه وجود دارد اول اینکه انسان مستقلا بجلو برود و دومین راه راهم اینست که رقیب را عقب سر خود نگهدارد!

س ـ آیا غم و غصه در زندگی انسان تأثیر زیاد دارد؟

ج ـ آری غم واندوه روی انسان تأثیر بزرگی میگذارد. البته باید بگویم که غم واندوه تنها از خصایص نوع بشر نمی‌باشد؛ زیرا میمونها هم تحت تأثیر حزن وغصه قرار میگیرند. من، این موضوع را شخصاً آزمایش کرده‌ام؛ یعنی، در باغ وحش بعضی از میمونها را دیدم که علائم کسالت و غم واندوه در چهره‌هاشان هویدا بود. ولی، حیوان دیگری را نمی‌شناسم که ابراز غم وغصه کند. کسالت واندوه، از مشخصات و علائم شعور تکامل یافته میباشد. عکس العمل ورفتار بومیان هنگام برخورد با جوامع متمدن این موضوع را بخوبی نشان میدهد. بومیان در اثر برخورد با مردم متمدن بی‌اختیار بسوی الکل کشیده میشوند. علاقه واشتهائی که اینان در شرب مسکرات ابراز میدارند، بمراتب، بیش از تمایلی است که نسبت به کتب آسمانی و یا گرانبهاترین جواهرات

نشان میدهند . آنها فقط درپی نوشیدن الکل هستند ؛ زیـرا الکل ـ برای لحظه‌ای هم که شده ـ اعصاب آنها را تخدیر میکند .

سـ ولی، بچه طریق میتوان غم واندوه را ازبین بـرد ؟ مثلا دخترانی را درنظر بگیرید که چندین سال عمرخود را در دبیرستان یا دانشگاه صرف تحصیل میکنند و دراین راه موفقیت هائی هم بـدست می‌آورند ولی آخرچه ! بالاخره ، این دخترهای تحصیل کرده، همه، شوهرمیکنند وتنها کاری که ازدستشان برمیآید خانه‌داری است .

جـ سیستم اجتماعی کنونی دارای نواقص بسیاراست .

تصورنمیکنم ، دراین مورد ، ابتکارشخصی بتواند نقش مؤثری داشته باشد . ولی ، همین مثالی که شما آوردید بخوبی‌نشان میدهد که اوضاع کنونی اجتماعی متناسب بانیازمندی‌های مانیست . بدیهی است هریك ازافرادبشر باید امکان داشته باشد، برحسب قوه واستعدادخود، برای جامعه مفید واقع شود. ولی، زنان جوان بااین مشکل‌مواجهند که برایشان امکان انجام خدماتی که درخوراستعداد و لیاقت آنهاست موجود نمی‌باشد . چه باید کرد سیستم اجتماع کنونی بشری وضعی را ایجاب میکند .

سـ اگربخواهیم خوشبخت باشیم، آیا بهتر نیست بعلل‌وعواملی که ما را وادار بعمل میکنند وقـوف یابیم ـ تا بدینوسیله ازانحراف خودمان هم جلو گیری کنیم ؟

جـ البته این کارخیلی مفید است . من اشخاصی را سراغ دارم که انگیزه وعامـل اصلی اعمال آنها بغض و کینه است و واقعاً تصور میکنند درطریق نیل بهدایت آل خود شرافتمندانه رفتارمینمایند !

اینان اگرمتوجه میشدند که انگیزه وعامل اصلی حرکات آنها کینه‌ای است که نسبت بیك شخص ویا یك گروه دارند آنوقت ، امکان داشت به خوشبختی نزدیکترشوند .

سـ خیلی ازمردم موجب بدبختی خودشان می‌شوند ؛ زیرا ، اینان خودشان را فریب میدهند . اینطورنیست ؟

جـ درحقیقت چنین چیزی وجود دارد .

سـ آیا بعقیده شما انسان میتواند در مراحل دشوار زندگی خوشبخت هم باشد مثلا درزندان که خودتان هم بوده‌اید ؟

جـ ولی، من درزندان هرگز بدبخت نبودم . باید اذعان داشت زندانی‌بودن من آنچنان وضعی‌داشت که سختی زندان راچندان‌احساس نمیکردم . معذلك ، زندان برای کسی که بکارهای دماغی عادت دارد محل نامناسبی است. درچنین موارد ، کسانی که بکارهای‌جسمی‌اشتغال دارند کمترزنج میبرند ؛ زیرا ، نداشتن امکان بمنظورفعالیتهای دماغی برای این اشخاص تحمل ناپذیرنیست .

سـ وقتی که شما را زندانی کردند چنین احساس میکردید که برای‌هدف وایدآل مقدسی زندانی شده‌اید. ولی اگرواقعاً شمامرتکب جرمی شده بودید که استحقاق محبس را داشتید آنوقت هم میتوانستید بگوئید که درزندان خوشبخت بوده‌اید ؟

جـ شکی‌نیست . اگرمرا بجرم دزدیدن چند عددقاشق‌بزندان انداخته بودندآنوقت خودرا خیلی بدبخت احساس میکردم . زیـرا ، بالاخره فکرمیکردم مستوجب این بی‌حرمتی هستم . ولی ، من‌شخصاً درزندان احساس بی‌حرمتی نکردم .

س- آیا علت آن این بود که شما برای عقیده‌ای زندانی شده بودید ؟

ج- آری .

س- آیا شما معتقدید هدفی که انسان برای آن یا بوسیله آن زندگی میکند میتواند درخوشبختی انسان مؤثر باشد ؟

ج- بله ، بشرط آنکه انسان کم و بیش موفقیت بدست آورد . وقتی که انسان هدفی را ازدست بدهد خوشبختی نصیبش نخواهد شد . درصورتیکه موفقیت هروقت بانسان رو کند دارای تأثیرزیادی است . این مسئله مرا بفکردیگری میاندازد . برای نیل بخوشبختی بویژه‌در سالهای پیری توجه‌وعلاقه باموروغیرشخصی بی‌نهایت دارای‌اهمیت‌است. هرچه انسان باموراجتماعی وغیرشخصی بیشتر توجه نماید ، اززندگی محدود داخلی پافراتر گذاشته ودرنتیجه ، نسبت بآینده ، دلواپسی و ناراحتی کمتری احساس‌میکند. آنوقت، انسان کمتردرباره‌این‌زندگی زود گذرمیاندیشد!! آری، برای کسیکه بخواهد درایام پیری‌با آرامش وصفا زندگی کند توجه بدین مطلب شایان‌اهمیت عظیمی است .

س- عقیده شمادرباره تمام این بروشورها وصورت دواهائی که بمنظورطول عمربرای مردم میفرستند چیست ؟

ج- اطاله عمر یك مسئله پزشکی است. من نمیدانم دراین‌مورد چه چیزمیتوانم بگویم . غالباً کاغذ پاره‌هائی دراین زمینه ازهمه‌مؤلفین دریافت میدارم . اگربنا بود بحرف‌آنها گوش بدهم ، باید داروهای آنها را استعمال میکردم . آنوقت، مویهایم دو باره سیاه رنگ میشد .

ولی ، دراینجا یك مسئلهٔ جدیدی مطرح می‌شود و آن این است که آیا سیاه شدن مو باعث ارضای خاطر من میشد یا نه ؟ تصور نمیکنم . زیرا ، هرچه مویهای من سفید تر باشد مردم اعتماد بیشتری بگفته‌هایم ابراز میدارند .

۸

ناسیونالیسم

لردراسل ، دربارهٔ ناسیونالیسم چه عقیده‌ای دارید؟ خوب است یا بد ؟

برتراندراسلـ باید بین مظاهر تمدن وسیاسی ناسیونالیسم وجه تمایزی قائل شد . دنیای متمدن جدید ، از نظر تمدن ، وضع یکنواخت و کسل کننده‌ای بخود گرفته است . مثلا، وقتی که شمادریك‌مهمانخانهٔ لوکس سکونت‌داشته باشید، بهیچوجه ، نمیتوانید بفهمید در کدام‌قاره هستید . همه جا یکسان وخستگی آوراست . وهمین موضوع باعث شده است که امروزه مسافرت وجهانگردی، برای پولداران، چندان‌لطفی نداشته باشد . اگر کسی بخواهد کشورهای خارجی را بشناسد و از اوضاع آنها اطلاع بدست‌آورد ، بایستی مانند فقرا مسافرت کند . از این نظرگاه، ناسیونالیسم دارای مزایای زیادی است ؛ زیرا ، درهنر وادبیات وزبان ... همچنان، تنوع وخصوصیت خودرا حفظ کرده‌است. ولی، اگربخواهیم ناسیونالیسم را از نظرسیاست موردمطالعه قراردهیم ناگزیریم بگوئیم که ناسیونالیسم بلائی خانمانسوزاست. برای تأیید ناسیونالیسم حتی یك دلیل هم نمیتوان اقامه کرد .

سـ بعقیده شما ، یك سازمان حکومتی چه هدفها و مشخصاتی

باید داشته باشد؟

ج- یکی ازاین مشخصات اساسی عبارت ازهمان اقداماتی است که دولت نام «دفاع» روی آن میگذارد، حال آنکه دول دیگر، همان اقدامات را «تهاجم» مینامند درحقیقت امر، پدیدهٔ متشابهی وجود دارد؛ منتها، هریك ازطرفین نام خاصی برروی آن میگذارند. اصولا، حکومت عبارت ازتشکیلاتی است که، بویژه، برای کشتن بیگانگان بوجود آمده باشد. البته، شکی نیست که حکومت علاوه برهدف مزبوروظایف دیگری هم دارد. مثلا، تعلیم وتربیت نسل جوان ازوظایف حکومت است. ولی، در برنامه‌های آموزشی و پرورشی، جمیع طرق ووسایل را برای نیل باین هدف بکارمیبرند که بجوانان تلقین کنند کشتن بیگانگان افتخاربزرگی دارد. بعنوان مثال میتوان اشعارزیررا ازسرودملی بریتانیا ذکر کرد:

حیله‌های پست آنها را درهم ریز
دسیسه‌های آنهارا نقش بر آب کن
و آنها را بخاك هلاك افکن

ما، همگی این اشعاررا بااحساسات وهیجانی شدید، در برابر هرمهاجم، خوانده‌ایم.

س- آیااین سرود بسرود «بریتانیا حکومت کند» شباهت دارد.[1]

ج- بله چنین چیزی است. ولی، بریتانیا دیگر برامواج دریاها حکومت ندارد. واقعاً کسل کننده است. زیرا فرض کنیم بخواهیم سرودی بترتیب زیر بخوانیم:

Rule, the United states, the United states rule the wawes:

۱- امید است بریتانیا برهمهٔ دریاها حکومت داشته باشد.
«Britannia, rule the Wawes»

ملاحظه میفرمائید که شعر فوق از لحاظ هجای شعری نقص دارد. والبته ، بدین جهت هم از سرود فوق صرفنظر کردیم .

سـ وقتی که شما میگوئید ناسیونالیسم تبهکاری می کند آیا منظورتان همان عواملی بود که در بالا بدان اشاره کردید ؟

جـ منظورم این است که ناسیونالیسم این ایده را تبلیغ وتلقین می کند: کشورما درزمان کنونی غرق درافتخارات است، درزمان گذشته هم مفخر همه ممالك بوده است؛ درصورتیکه سایر ممالك ازچنین موهبتی برخوردار نبوده اند . همانطوریکه پودسناپ **Podsnap** اززبان دیکنس می گوید: «متأسفم ازاینکه بایستی بگویم ملل خارجی رفتارمخصوص بخودشان را دارند . » ـ من معتقدم ، سایر ملت‌ها این عقیده را کاملا ناصحیح میدانند . دراینمورد ، نمونه‌های عجیبی را میتوان نام برد . دریکی از کتابهایم که بتوضیح دربارهٔ ناسیونالیسم اختصاص داده شده بود نوشته بودم که: «البته ملتی وجود دارد که جامع جمیع فضایل عالیه‌ای است که هر ملت ممکن است مدعی واجد بودن آن باشد ؛ واین ملت همان ملتی است که خواننده این کتاب بدان تعلق دارد. » بسیارخوب میدانید چه شد ؟ ـ روزی نامه‌ای بدستم رسید . نویسندهٔ نامه یك زن لهستانی بود درآن چنین نوشته بود : «ازاینکه شما تفوق و برتری لهستان را برسمیت شناخته‌اید خوشوقتم.»

سـ متوجه شدم. آیا نمونه‌های دیگری هم دارید؟

جـ آری ، در یکی از جلسات سازمان ملل با یك زن جوان اکواتری ملاقات کردم. این زن،علاقهٔ زیادی بدوچرخه‌سواری داشت روزی دریك جاده سرازیر کنترل دوچرخه را از دست داده و بشدت

آسیب دیده بود . «ژیلبرماری» یکی ازدوستان من ازاو پرسید: «وقتی که دوچرخهٔ شمادرسرازیری پرت شد نترسیدید؟»

میدانید زن‌چه جوابی باوداد؟ : «هرگز! من بخود گفتم‌بخاطر داشته باش که اکواتری هستی!»

سـ این موضوع تقریباً درباره هرملتی صادق است ؟

جـ بله، ومن بانقل این داستان همه را خنداندم . ولی ، ضمن نقل داستان این مطلب راهم افزودم که : «شما خوب میدانید که اگر من نام برخی ممالك را برده بودم هیچکس نمی‌خندید».

سـ بسیارخوب... چرا اشخاص احتیاج دارند بملت‌ها و دول مختلف تقسیم شوند ؟

جـ این مسئله باحساسات وعواطف مابستگی دارد : ما خواه و ناخواه اسیرحب و بغض هستیم‌وازروی میل، هردوی آنها را درزندگی اعمال میکنیم . ما ، هم‌میهنان خودرا دوست میداریم ، واز خـارجیان متنفریم . باید اذعان کرد که: فقط ، درآن لحظه وطن خود را دوست میداریم که‌دربارهٔ بیگانگان فکرمی کنیم . همینکه خارجیان را ازیاد بردیم ازعلاقه‌ای که نسبت بهموطنان خود داریم نیزکاسته خواهد شد.

سـ اما، بالاخره چه باید کرد ؟ شما میگوئید که ناسیونالیسم تاحدی قابل قبول وصحیح است . ولی ، ما باخطرتجاوز ازاین «حد» مواجهیم . چگونه میتوان این حد را تشخیص داد ؟

جـ من نمیدانم که‌آیا چنین‌کاری ممکن‌هست‌یانه. دراین‌زمینه، هیچ چیزرا نمیتوان، بطوریقین ، ابرازداشت . ولی، آنچه‌را که‌میتوان گفت وآنچه را که همه مردم جهان باید بگویند ـ اگـرمسئلهٔ بقای

نسل بشرمطرح باشد ـ عبارت ازاینست که ارتش‌ها ، ناوگان‌دریائی، و نیروهای‌هوائی نباید بعد ازاین‌ملی باشند؛ بلکه، بایستی‌تحت کنترل بین‌المللی درآیند . درآنوقت، دیگرا گربملتی چپکی هم نگاه شود، خطری درپین نخواهد بود؛ زیرا ، هیچ دولتی قادرنخواهد بود دولت دیگررا ازبین ببرد .

س ـ درباره مطالب دیگرصحبت کنیم . ممکن است شماعلاقمند باشید برای میهن خود افتخاراتی کسب کنید ، مثلا به‌قله‌اورست صعود نمائید ؛ ویایك سفینهٔ فضائی بسازید . این علاقه واحساسات به مراتب بیش‌ازعلاقه‌ای است که‌نسبت‌بانجام‌کارهای مهم وعمومی‌ابرازمیگردد، وبمراتب بیشترازآن علاقه‌ای هم که فقط شامل افتخارات ملی می‌شود درشما حرارت وهیجان ایجاد میکند .

ج ـ بدیهی‌است که مردم ترجیح میدهند میدان عمل این‌نیروی محرکه درکادر محدودی باشد. ولی، برای‌حفظ واستفاده ازاین نیروی محرکه هزاران طریقه وجود دارد . موفقیت هائی از قبیل صعود بقلهٔ اورست تنها متعلق بکشور خاصی‌نمی‌باشد، بلکه این پیروزیها، تقریباً، متعلق به مؤسسات ویا اشخاص ثروتمند است که مشترکاً بانجام این قبیل کارها اقدام کرده اند . چه میدانم ! شاید هم همانطوری که موفقیت های شما باعث انجام کشورتان میگردد ، برای این مؤسسات نیز افتخاراتی پیدا شود .

س ـ بالاخره، اگر تحریك حس رقابت اشخاص سودمند باشد باید اذعان نمود که ایدآل وهدف‌نهائی،ایجاد رقابت بین کشورهاست.

ج ـ مخالفم. مسئلهٔ رقابت وهمچشمی‌برای من چندان ناراحت

کننده نیست بشرط اینکه کشت و کشتاری در بین نباشد ؛ مثلا، رقابت در امور شهرداری بسیار عالی است ! فرض کنیم در شهری عمارت شهرداری زیبائی ساخته شود درشهر دیگر مردم باخود میگویند: «ماهم باید یك عمارت شهرداری قشنگی داشته باشیم . » این رقابت بی‌نهایت خوب است . من تصور میکنم بین دوشهر منچستر ولیورپول روابط حسنه‌ای وجودنداشته باشد؛ ولی آنها ارتش‌هائی دراختیار خود ندارند که علیه یکدیگر وارد جنگ شوند .

س ـ اجتماعی را درنظر میگیریم که اوضاعش همچنان روبراه باشد ؛ میخواهیم بدانیم اگر افراد این اجتماع، درلحظات بحرانی و مواقعی که وخامت اوضاع تشدید میگردد ، شعاری چون : « بالاخره وطن من است چه خوب وچه بد» نداشته باشند بچه طریق میتوان چنین جامعه‌ای را اداره کرد ؟

ج ـ دراین‌جا، ما درباره آنچه که میبایست باشد صحبت میکنیم. همانطوریکه قبلا هم گفتم، دراینجا ، فقط ، باید یك ارتش بین‌المللی وجود داشته باشد ونیروهای ملی بایستی منحل گردند . اگر چنین شرایطی بوجود آید ، آنوقت اوضاع خطرناکی که در باره اش صحبت می کنید وجود خارجی نخواهند داشت . درچنان موقعیتی ، اصولا ، هیچ کشوری بکشور دیگر هجوم نمیکند و درنتیجه نیازی هم بدفاع احساس نخواهد شد .

س ـ ولی هم اکنون این شرایط وجود دارد !

ج ـ آری، این شرایط وجود دارد. وبهمین‌جهت‌است که اشخاص باید این مطلب را بفهمند که : مقاومت در برابر مهاجم مجاز و صحیح

است؛ ولی، هر گونه تهاجمی غیر صحیح میباشد . بعیقده من در موارد حمله وهجوم مقاومت امری ضروری وطبیعی است .

س ـ خاورمیانه پس ازجنگ را در نظر بگیرید . ناسیونالیسم عرب موجب پیدایش چندین حکومت عربی گردیده است. ناسیونالیسم عرب درعربها یك ایمان واعتماد واقعی ـ نسبت بخودشان ـ بوجود آورده وبالاخره موجب شده است که بفکر تأمین سعادت خود بیفتند. آیا بعقیده شما این پدیده‌ها خوب است یا بد .

ج ـ هنوز نمی‌توان دراین باره قضاوت کرد . این ناسیونالیسم وپیشرفت آن ـ تاحدی که درروح عربها احساس شایستگی برمیانگیزد وآنهارامتوجه این مطلب میکند که لیاقت انجام کارهای بزرگ رادارند ـ خوب وعالی است؛ ولی، درمقیاسی که پیشرفت مذکورموجب بروز کینه میگردد ـ کینه نسبت به غیر عربها، مثلا، اسرائیلی‌ها ـ آنوقت زشت است.

س ـ من ازخود میپرسم وقتی که احساسات ناسیونالیستی نسبت به یك هدف صحیح درملتی بیدارشد ، چگونه میتوان مانع از این شد که این احساسات درمسیر نادرستی بیفتد !

ج ـ جلوگیری از این خطرفقط ، بامتحد ویکی ساختن دولتها امکان پذیر میباشد . انگلستان و اسکاتلند را در نظر بگیرید : آنها چندین قرن باهم می‌جنگیدند ! وهریك از متخاصمین، نسبت بحریف کینه وعداوت شدیدی ابراز میکرد. سرانجام، یك حادثه دودمانی موجب اتحاد این دو کشور گردید و کینه وعداوت هم ازمیانشان رخت بربست.

س ـ منظور شما اتحاد آنها در زیر یك پرچم دولتی است ؟

ج ـ آری .

س ـ اشتباهاً .

ج ـ آری .

س ـ آیا بعقیدهٔ شما بین‌عقیدهٔ نادرست نژادپرستی و ناسیونالیسم ارتباطی وجود دارد ؟

س ـ لااقل ، وقتی که دو کشور همسایه از نژاد مختلف باشند بین ناسیونالیسم وعقیده نژاد پرستی رابطه‌ای وجود دارد. عقیده باطل نژادپرستی،ممکن‌است در ناسیونالیسم رسوخ کرده و آنرا تشدید کند. نژاد پرستی و ناسیونالیسم دوچیزمختلفند؛ ولی، میل‌ترکیبی وجوشش آنها بایکدیگر زیاد است .

جـ تصور می کنم اینطور باشد ولی مطمئن نیستم . من ... من نمیدانم.«ردیارد کی‌پلینگ» [Rudyard Kipling] تاآنجا که می‌توانست کوشید درانگلیسی‌ها احساسات امپریالیستی را تحریك کند . اوست که درباره «نژادهای پستی که فاقد قانون وحق میباشند» صحبت کرده است .

در تمام نوشته های مشارالیه یك ایده بچشم میخورد : هر کس سفید پوست نیست ـ و تقریباً میتوان گفت هر کس انگلیسی نیست ـ موجود پستی است . ملاحظه میفرمائید که مسئله تازگی ندارد .

س ـ میدانیم که امریکا و اروپا ، بمقدار زیادی ، تحت تأثیر عقیده باطل نژاد پرستی قرار گرفته‌اند. آیا تصورمیکنیدآسیا وافریقا کمتر از اروپا وامریکا ازاین لحاظ آسیب دیده باشند .

ج ـ کمتر ؟ نه خیر ! نظر باینکه این پدیده جنبه تازگی دارد درعصر کنونی، بیشترموردتقبیح قرارمیگیرد. بعقیده من، ناسیونالیسم

آسیائی وافریقائی سبعانه تر ازناسیونالیسم اروپائی است ، این مسئله ، خطر بسیار عظیمی را تشکیل میدهد . ناسیونالیسم ، پس از مسئله وخامت وخطر بروزجنگ بین شرق وغرب، بزرگترین خطری است که بشریت باآن مواجه میباشد .

س ـ وقتی که نسبت به یك ملت بد رفتاری میشود ، عده‌ای خواهند گفت که واقعاً این ستمدیدگان مردمان مظلوم وشریفی‌هستند آیا این مسئله برای شما کمی اغراق‌آمیز نمی‌باشد .

ج ـ البته . وقتی که یك ملت ، یکی از طبقات اجتماعی ، وغیره موردظلم وآزار قرارمیگیرد، بلافاصله‌اشخاص‌شریف وکسانیکه دارای فضایل انسانی باشند خواهند گفت که: این مظلومین مردمانی شایسته وارجمندی هستند.. ولی ، همینکه این ستمدیدگان بآزادی رسیدند ملاحظه خواهید کرد که ازصمیم‌قلب وباتمام قوامرتکب همان مظالمی میشوند که دیگران نسبت بآنها تحمیل کرده بودند .

س ـ آیا بعقیده شما این پدیده غیرقابل اجتناب است ؟

ج ـ اجباراً نه. در این مورد، هندوستان نمونه خوبی است. من معتقدم که هندوستان ـ ازموقعی که استقلال بدست‌آورده ـ باروش‌بسیار شایسته‌ای ، از رفتار معمولی و جاری ملل دیگری که اخیراً بآزادی رسیده‌اند اجتناب ورزیده است .

س ـ امروز ناسیونالیست ها خیلی خشن وزمخت بنظرمیآیند ؛ آیا شما علل آنرا میدانید ؟

ج ـ تعلیم وتربیت دراین مورد نقش مؤثری بازی میکند. تعلیم وتربیت برای بشریت مصیبت وبلائی بوده است . گاهی اوقات باخود

میگویم اگر مردم خواندن و نوشتن را نمیدانستند اوضاع بهتری داشتند. بسیاری از مردم، تنها سودی که از خواندن و نوشتن میبرند این است که آماج تبلیغات میگردند. وتبلیغات هم، درهمه جا، بدست دولت هاست. آنچه که مورد علاقه دولت میباشد عبارت از این است که: هروقت میلش کشید بشما دستور بدهد که بکشید و شما هم اطاعت کنید.

س ـ شما هم اکنون می گفتید که، بعقیده شما، ناسیونالیسم بدترین چیزهاست، و یاتقریباً بدترین چیزهاست. آیا تصور میکنید که ناسیونالیسم از کمونیسم هم بدتر باشد؟

جـ از نظر من، وخامت اوضاع موجود بین شرق و غرب بزرگترین خطری است که بشریت را تهدید میکند. ولی، اگر این وخامت هم ازبین برود ناسیونالیسم باز برجای خود باقی میماند! و معتقدم که بقای ناسیونالیسم بیش از توسعه مسالمت‌آمیز کمونیسم، بشریت را درمعرض تهدید خطر قرار داده است.

س ـ آیا برای این مسئله راه حلی وجود دارد؟ البته در این جا منظورم هجوم ساکنین کره مریخ نیست.

جـ اگر اهالی کره مریخ به زمین آیند ملت ها آرام خواهند گرفت. آنوقت، ناسیونالیسم جدیدی بوجود خواهدآمد. آنوقت ملاحظه خواهد شد که ناسیونالیسم یك سیاره در مقابل ناسیونالیسم سیارات دیگر قرار خواهد گرفت. در چنان شرایطی، ما در مدارس خود این تعلیمات را تدریس وتلقین میکردیم که: ساکنین سیاره زمین همیشه مردمانی‌شریف وعالی‌نسب بوده‌اند، وازاین لحاظ اصولا بااین

مردمانی مسکین کره مریخ ـ که معلوم نیست پدر و مادرشان کیست ـ قابل مقایسه نمی‌باشند. آنوقت، تمام معایب وصفات زشت را به مریخی های مادر مرده نسبت میدادیم ـ ملاحظه میفرمائید که این پدیده بآسانی صورت پذیرخواهد بود. ولی وحشتناك آنجاست که قادر نباشیم از این وضع ناهنجار جان سالم بدر بریم . تصور میکنم لازم است هر ملتی، هدفهای مثبت زیررابرای خویش مطرح کند وآنهارا شعارخود سازد : **تأمین سعادت خود وخوشبختی دیگران .** آری بایستی از هدفهای منفی وبروز اختلافات پرهیز کرد .

۹

نقش شخصیت

لرد راسل، بعقیده شما نقش شخصیت چیست ؟

برتراند راسل ـ در این مورد، قبل از هـرچیز، بدین مسئله فکر میکنم کـه فرد ـ بطور مستقل و خارج از تشکیلات اجتماعی ـ چه عملی میتواند انجام بدهد. بسیارند فعالیت های مفید و مطلوبـی که تاکنون بوسیله اشخاص، منفرداً و بدون تشریـك مساعی دسته جمعی، بانجام رسیده ولی، امروزه نمونهٔ همین فعالیت‌های بیش‌ازپیش به سازمانهای مختلف بستگی پیدا کرده است. در زمان گذشته، رجال بـرجسته علمی از قبیل، کپرنیك، گالیله، نیوتون، داروین در مطالعات وتحقیقات علمی خود، از مساعدت و کمك هیچ سازمان علمی برخوردار نبودند. اینان، هریك به تنهائی، در رشته مربوط بخودکار میکردند واز عهده انجام‌آن هم برمیآمدند ولی این مسئله، دیگر، درباره یکنفر منجم امروزی صدق نمیکند... مثلا، من درکالیفرنیا با یکی از منجمین ملاقات کردم. این منجم، دانشمندی است عالیمقام وارجمند. مطالعات و عملیات برجستهٔ علمی او، تماماً، به دوربین‌های نجومی پرقدرتی بستگی دارد که یکی از ثروتمندان به رصد خانه ای اهدا کرده است واین دانشمند، برسر میزغذا برایم توضیح داد که :

فقط ، بدان جهت از عهده تجسس و انجام کار علمی خود برمیآید که با یکی از پولداران روابط حسنه دارد .

س ـ آیا برای رفع این اشکال راه حلی بنظرتان میرسد ؟

ج ـ من برای این مسئلهٔ خاص راه حلی سراغ ندارم ، مگر ـ اینکه جمع افراد بشر فعالانه به پیشرفت علم علاقمند شوند . میدانم که این آرزوی من مبهم و تحقق ناپذیر است ؛ ولی ، غیر از این ، چه کاری میتوان کرد ؟

س ـ شما در باره یکدستگاه علمی بسیار گرانقیمت صحبت کردید اگر کسی بدان نیازمند باشد بچه وسیله باید آنرا تهیه کند وچگونه میتوان صلاحیت اشخاص را در استفادهٔ از آن مسلم کرد ؟

ج ـ در این مورد میتوان به آراء همکاران مراجعه کرد .

خوشبختانه در رشته های علمی ، ارزیابی کار و تقویم شایستگی یکنفر دانشمند، کار آسانی است. ولی، در رشته‌های هنری، این کار بسادگی صورت پذیر نیست. معمولا نقاش ، شاعر و یا معمارانی که آثار هنریشان موجب ارضای خاطر معاصرین آنها می‌شود ـ نو آوران ارجمندی نمی‌باشند. زیرا، نو آوری‌های نو آوران بزرگ غالباً مورد پسند خاطر مردم عصرشان نیست .

ملاحظه میفرمائید که اشکال مسئله در کجاست؟

س ـ آیا شما میتوانید موضوع آزادی را در فرهنگ و علم ، بشکل عمیقی ، مورد مطالعه قرار دهید ؟

اصولا بفرمائید به‌بینم مفهوم ومعنای آزادی در فرهنگ و علم ، برای جامعهٔ بشری چیست ؟

ج- قبلاهم گفتم عوامل مهمی که انگیزه اصلی افعال واعمال‌ما میباشند بر دو قسمند : عوامل خلاقه وعوامل تملك. منظورم ازعوامل خلاقه عبارت ازحرکت وجنبشی‌است که: در راه ایجاد وتولید چیزی که قبلا وجودنداشته ـ واز دیگری هم اخذ نشده باشد ـ انجام گردد. و منظورم از تملك عبارت از جنبشی است که در راه تملك چیزی کـه قبلا وجود داشته است بعمل آید : مثلا ، بدست آوردن لقمه‌ای نـان . هردوعمل، بطورعادی وجود دارند. برای‌حفظ بقا، بایستی‌دارای‌روحیه کسب وتملك بود . ولی، در زمینه کار هـای هنری ـ و مسئله میدان آزادی آنها ـ عوامل حقیقی و مهم عبارت از همان عـوامل خلاقه و ابداع میباشند . مثلا، اگر شما شعری بسازید مانع از این نیستید که دیگری‌هم شعر بگوید. وهمچنین اگرشما یك‌تابلونقاشی رسم کردیددر راه ایجاد تابلوهای نقاشی برای دیگران مانعی بوجود نیاورده اید . این گونه فعالیت‌ها بقیمت از بین رفتن فعالیت دیگران تمام نمی‌شود. بهمین دلیل ، فعالیت های مزبور بایستی از آزادی مطلق بـر خوردار باشند .

س ـ آیا شما عقیده دارید که‌آزادی فرهنگ و علوم روبکاهش است ؟

ج- آری. این‌کاهش‌تقریباً اجتناب ناپذیر است .کاهش مزبور در زمینهٔ هنرها چندان محسوس نیست؛ ولی درقلمرو علوم، بدلیلی که قبلا بیان داشتم، حتمی است . قیمت وسایل و تجهیزات تجسسات علمی سرسام‌آور است. دیگر آنزمان، که گالیله ای پیدا می‌شود وبادوربینی که خود میساخت کار میکرد، سپری شده است . امروز دیگر ساختن

دوربین نجومی ازعهده یکنفر منجم به تنهائی برنمی‌آید .

س ـ معذلك ، دانشمندان امروزی از مزیت وموهبت مسلمی برخوردارند ؛ وآن مزیت عبارت از این است که : در شرایط کنونی دانشمندان میتوانند بـاخیال راحت در راه پیشرفت علم و دانش جلو روند و حـال آنکه دانشمندان گذشته ، اغلب ، دراین راه بیم از دست دادن سرخود را داشتند !

جـ دراین‌مورد، اطمینان‌زیادی ندارم. بطورکلی،امروزه دیگر **سردانشمندان را ازتن جدا نمیکنند، ولی اگرآنهانسبت به سیاست خاصی تعصب و تمایل کورکورانه نشان ندهند** درب آزمایشگاهها برویشان بسته می‌شود .

س ـ ولی ، آیا هیچوقت بـرای علوم وفرهنگ آزادی وجود داشته است ؟

ج . نه ، گمان نمیکنم . هیچوقت آزادی علوم وفرهنگ وجود نداشته است . کسانیکه در رشته ای از علوم بترقیاتی نایل گردند با مخالفت عمومی مواجه میشوند !

س ـ در این مورد نمونه‌هائی دارید ؟

جـ بـرای مثال میتوان کپرنیك و گالیله را نام برد ـ کـه اکتشافات آنها بلای جانشان شد . واگر نمونهٔ دیگری هم بخواهید داروین است که بعلت تحقیقات خود مورد تنفر و استخفاف مردم قرار گرفت . بطورکلی‌هر کس که دررشته‌ای به پیشرفتهائی نائل شدبهمین سرنوشت دچار گردید .

س ـ آیا ، خود این موضوع ثمر بخش نیست ؟ ـ فرض کنیم

نظریه ویاطرحی‌مترقی‌باشد،ویانباشد. مخالفت‌بااین‌نظریه خود سنگ محکی‌است . مخالفت مـوجب میشود که ما ازچنگال انـواع واقسام نظریه‌های مبهمی که بزور وارد مغزها میشوند نجات یابیم .

ج- تصور نمیکنم تئوری هـای مبهم و تاریك ، بدینوسیله ، بـر کنار شوند. تا آنجا که آگاهی دارم، درهمه کشورهای جهان، دولتها باعلاقهٔ شدیدی ازنظریات مبهم پشتیبانی و دفـاع میکنند . تئوریهای مستدل وقوی ، همیشه ، بـا مخالفتی حتمی مواجه میگردند ، و ایـن مخالفت بصورت خشن وشدیدی هم ابرازمیگردد. البته گفتهٔ شماهم تا اندازه‌ای صحیح مینماید. مخالفت، اگر انگیزه خصمانه نداشته‌باشد ، خود میتواند نیروی محرکـه‌ای باشد . ولـی اگـر مخالفت صورت دشمنانه بخودبگیرد دیگرفاقدخاصیت تحریك خواهد بود. درلحظه‌ای که سرشما را ازتن جدا میکنند بـاقدرت خیلی کمتری میتوانید فکر کنید .

س ـ پس به چه دلیل آنهمه کشفیات، موجب فضاحت وبدبختی مردم شده‌اند ؟

ج ـ گمان میکنم کـه آنـان دیگر برای خود احساس امنیت نمینمایند. هریك از افراد بشر ، مانند همهٔ حیوانات ، نیازمندآنست که دارای تأمین وپناهگاه بوده ودرمحیطی زندگی کند که درمعرض هیچگونـه خطر غیر مترقبه واقع نگردد . فـرض کنید شخصی بشما بگوید فلان موضوع ـ که تـاکنون بدرستی وصحت‌آن ایمان واعتقاد داشته‌اید ـ مطلقاً ومسلماً باطل ونادرست است . در این لحظه ، درست مثل این‌است که ضربهٔ کوبنده و کوشنده‌ای برمغزشما واردآمده باشد

و درنتیجه بدین اندیشه فرو میشوید که «من کجای کارم ؟ من زمین را بزیرپای خود احساس میکنم وشاید که صحیح نباشد؟!» و آنوقت است که دچار وحشت میشوید !

س ـ البته این مسئله درقلمرو کارهای‌فکری بیشتراززمینه‌های علمی ، مصداق پیدا میکند . مثلا موشکی کـه بکـره مـاه میرود ، اختراعی است که برای هیچکس ایجاد مزاحمت نمیکند .

جـ نه . در عرض آنچه که در حقیقت میبایست موجب ناراحتی مردم شود ـ ومسلماً هیچکس راهم ناراحت نمیکند، ویاا گرعده‌ای‌هم ناراحت شوند تعدادشان خیلی کمتر از آن است کـه بتصور در آید ـ عبارت ازسلاحی میباشد که قادر است نژاد بشری را نابود کند . واین سلاح از علم ناشی می‌شود .

س ـ البته در اینجا تفاوتی‌هم وجود دارد. مثلا، اختراعاتی را هم میتوان نام برد که برای بشریت هیچگونـه ناراحتی و مـزاحمت فراهم نمیکنند ؛ برای مثال ،تلویزیون‌را انتخاب میکنم .

جـ تلویزیون‌اختراع‌جدیدی‌است؛ولی،اکتشافاتی کـه‌اختراعات جدید بر پایهٔ آنها مبتنی هستند ، غالب اوقات در زمینه فکری دارای تأثیراتی میباشند و این تأثیرات ، بشدت ، موجب ناراحتی عده زیادی از مردم میشوند .

س ـ شمابچه مناسبت برای مسئله نقش شخصیت اهمیت زیادی قائل هستید ؟ چرا ؟

جـ میدانیم که ازقدیمی ترین ازمنهٔ تاریخی‌تابامروز، هروقت بشریت به‌ترقیاتی نایل گردیده، پیشرفتهایش مرهون ومدیون افراد

بوده است؛ وتقریباً ، پیوسته اوقات ، همین افراد بامخالفت سرسخت اجتماع مواجه بوده‌اند .

سـ آیا بعقیده شما ترس از افکار عمومی مانع از این شده است که عده زیادی از افراد بتوانند آنچه را که خوب وعقلانی تشخیص داده‌اند انجام دهند ؟

ج ـ آری ، وتأثیر آن خیلی هم عمیق بوده ؛ بویژه ، در ادوار پرهیجانی که هیستری اجتماعی با جوشش وحدت مردم عجین بوده است . اصولا ، مواجه شدن باهیستری دسته جمعی منظرهٔ وحشتناکی دارد . اکثر مردم ، ازمواجه شدن بااین پدیده سر، باز می‌زنند و این بدان علت است که : در چنین مواردی همیشه پیروزی وتفوق بااشتباه می‌باشد .

سـ آیا شما معتقدید که این‌موضوع ، هم برای دانشمندان‌وهم برای هنرمندان بیك قوت مصداق پیدا می کند ؟

ج ـ آری، چنین‌عقیده‌ای‌دارم. دانشمندان‌ازیك‌مزیت‌برخوردارند و آن این است کـه : گاهگاه میتوانند حقانیت خود را اثبات کنند وحال آنکه هنرمندان، مطلقا، نمیتوانند از عهده چنین‌کاری برآیند : **آرزوی هنرمندان** این‌است که موردتأیید وقبول دیگران واقع شوند بدین جهت ، سرنوشت آنها هم چندان جالب و حسرت‌آور نمی باشد . مع‌الوصف ، دانشمند امروزی ، همیشه ، آسوده خاطر نیست . زیرا ممکن است قضایا و مسائلی را کشف کند که با ذوق و خواست دولت منطبق نباشد وسرانجام به سرنوشت نامطلوبی دچار گردد !

سـ آیا شما تصور میکنید که در جبههٔ غرب چنین دانشمندی

نمیتواند از معرکه جان سالم بدر برد ؟

ج- از یکطرف آری واز طرف دیگر نه . این موضوع ، بیشتر به عوامل زیر بستگی دارد : اولا به اهمیتی کـه شخصیت مـورد بحث دارد و ثانیاً بـه شواهد و مدارکی که عرضه میکند و ثـالثاً بمیزان ناراحتی ومزاحمتی که برای دستگاه دولتی فراهم مینماید .

س ـ عقیده شما درباره متفکرین چیست؟ منظورمن ازمتفکرین عبارت از اشخاصی میباشد که نه اهل هنرند و نه در زمره دانشمندانی که سرگرم کارهای علمی هستند ؟

ج- در این مورد نمیتوان نسبت به یك حالت خاص اظهار نظر کرد. بسیاری از متفکرین میکوشند در ملاء عام از ابراز عقایدی که موجب برانگیخته شدن سرزنش وعتاب مردم گردد ـ دوری جویند .

س ـ ولی، اشخاصی‌هم پیدا میشوند که جزو این گروه نیستند .

ج- بله ، اکنون برای شما مورد برجسته و مشخصی را مثال میزنم. این حادثه، پس ازجنگ اول جهانی درآمریکا اتفاق افتاد. دو نفر بنام ساکو[sacco] و وانزتی [Vanzetti] به قتل نفس‌متهم‌شدند. برای اثبات این اتهام ، دلایل ومدارك کافی دردست نبود. پس‌از صدور حکم محکومیت آنها، کمیته‌ای مأموررسیدگی باین مدارك شد؛ورئیس دانشگاه هاروارد هم جزء اعضاء این کمیته بود . اعضای مختلف این لجنه (کمیته) برمجرمیت دونفر متهم مزبور رأی دادند و درنتیجه آنها را اعدام کردند. ولی،همه کسانی که بابیطرفی مدارك رابررسی نموده بودند عقیده داشتند که این دونفر بیگناه بوده وبرخلاف حق وعدالت محکوم شده‌اند .

سـ شما معتقدید که رئیس دانشگاه هاروارد از بیگناهی این دو نفر اطلاع داشته است ؟

جـ فکرمی کنم که رئیس دانشگاه هاروارد بر بی گناهی آنان آگاهی داشت . من ، دراین مورد نمی‌توانم بااطمینان نظریه‌ای ابراز دارم؛ زیرا بالاخره، من که قادر نیستم ازمحتویات مغز او آگاهی داشته باشم؛ولی،فکرمیکنم که رئیس‌دانشگاه هاروارداز بیگناهی آنان اطلاع داشته است !

سـ آیا شما معتقدید که رئیس دانشگاه هاروارد از ترس افکار عمومی مرتکب چنین‌کاری شده است ؟

ج ـ آری .

سـ اکنون، مسئلهٔ دیگری را مورد مطالعه قرار دهیم : برای اینکه نظم جامعهٔ بشری دچار اختلال نشود ، یکفرد تاچه پایه باید از آزادی برخوردار باشد ؟

جـ من معتقدم که نظم اجتماعی باید حفظ شود ، واین موضوع را باید بعنوان یك پایه واساس پذیرفت . در امان نگهداشتن جامعه ازدزدی وقتل ، تاسرحد امکان ، ضروری ودارای اهمیت زیادی است. این نظم و ترتیب داخلی ، تا حدی ، بوسیلهٔ پلیس تأمین میگردد . محدود ساختن آزادی افراد ، بویژه ، در جوامع متراکم ، ضروری است . برای مثال مواد قانونی مربوط به طرق و شوارع را در نظر بگیرید . وقتی که من جوان بودم اتومبیل کمیاب بود بطوری که میتوان گفت وجود نداشت . درآن روزها ، انسان میتوانست عشقی ماشین سواری کند و با مشکلی هم مواجه نشود . امروزه برعکس

آئین نامه مفصلی وضع گردیده است. برای نمونه، یکی از آنهارازیر پا بگذارید تا به‌بینید چه عواقب وخیمی برای خودتان ودیگران ببار خواهیدآورد . در شرایط کنونی ، جمعیت دنیا متراکم و انبوه است بهمین جهت ، برخی از آزادیهائی که ملتها ، در زمان گذشته ، ازآنها برخوردار بوده‌اند ، امروزه زیان بخش اند . آری ، امروزه دیگر اوضاع چنان است که : هرملتی احتیاج دارد که برای طرق و شوارع قوانینی وضع نماید .

س ـ آیا شما معتقدید که باید برای افراد ، محدودیت های جدیدی هم ایجاد نمود ؟

جـ بلی، زیرا آزادی یك ملت ممکن است کار را به ولنگاری و بلاهت بکشاند. سوسیالیست‌ها دلایل زیادی اقامه کرده‌اند که برطبق آنها ، منابع طبیعی هرملت باید متعلق بهمان ملت باشد وملی گردد ؛ ولی ، امروزه ازهمان دلایل میتوان برای بین‌المللی کردن منابع طبیعی کشورها استفاده کرد. دراین مورد ، بهترین نمونه ومثال منابع نفتی است. این ، احمقانه است که ملتی کوچك، بدان دلیل که ذخایر نفتی بزرگی در سرزمین آن مدفون است ، بخواهدآنرا بر طبق میل خویش در اختیار داشته باشد .

س ـ آیا بعقیده شما باید میدان آزادی را توسعه داد ؟

جـ تصور میکنم درزمینه فکری و عقلانی باید میدان آزادی وسیع تر گردد.وچنانچه بخواهیم درباره محدود کردن آزادی صحبتی بمیان آوریم باید گفت کـه محدودیت آزادی بـایستی در زمینه مسئلهٔ مالکیت بمرحله اجرا درآید .

۱۰

مدارا و غلو در تعصب

[رواداری ـ سختگیری]

Tolerance - Fanaticism

لرد راسل، ممکن است تعصب را تعریف کنید ؟

برتراند راسل- بعقیدهٔ من، متعصب کسی است که فلان یا بهمان چیز برایش اهمیت زیادی داشته و بقیه در نظرش خوارو بیمقدار جلوه کند . اشخاص شریف، بدرفتاری نسبت به سگها راتقبیح میکنند . ولی وقتی که در بدرفتاری نسبت بسگها سفاکی وقساوتی‌شدیدابراز گردد آنوقت، باید گفت دراین‌امر «تعصب وسختگیری» بکار رفته است .

س ـ گمان میکنم که غالباً اجتماعات کثیری ازمردم اسیر تعصب جاهلانه شده‌اند ؟

ج ـ آری . تقریباً ، درتمام ادوار تاریخی ودرجمیع نقاط عالم مردم دچار تعصب شده‌اند . غلو در تعصب [Fanaticism] یکی از بیماریهای روانی است که جامع بشری را متلاشی میکند .

س ـ آیاشمامیتوانیدبرای‌ماخطرناکترین موارد تعصب وسخت‌گیری را نام ببرید ؟

ج- تا دلتان بخواهد . مسئلهٔ ضد یهود را در نظر بگیریم . این قضیه، بینهایت وحشتناك است ! زیرا ، بدترین و فجیع ترین شکل آن در همین‌اواخر روی داده است . این حادثه بقدری وحشتناك است که

حتی انسان نمی‌تواند فکر آنراهم تحمل کند . من بخوبی میدانم که آنچه را که هم‌اکنون خواهم گفت گفتنی نیست، ویابفرض اینکه گفتنی هم باشد،لااقل،خیلی‌ها خوششان نمیآید آنرا بشنوند: **ایده ضد یهود باپیدایش مسیحیت پابعرصه وجودگذاشته است.** قبل ازظهورمسیحیت ایده ضد یهود چندان تظاهری نداشت. قدرت روم ، از روزی که تحت لوای مسیحیت درآمد ، بیك نیروی ضد یهود تبدیل گردید .

س ـ علت آن چیست ؟

جـ میگفتند که یهودیها عیسی را کشته‌اند ؛ و همین موضوع کینه ونفرت نسبت به یهودیها را شرعاً مجاز می کرد . البته ، شکی نیست که علل اصلی و سایر پیدایش ایده ضد یهود را عوامل اقتصادی تشکیل میداد . ولی علت آن ، همانطوریکه گفته شد ، تحت عنوان و سرپوش قتل عیسی قلمداد میشد .

س ـ بچه ترتیب توده‌های وسیع مردم، تحت تأثیر تعصب قرار میگیرند ؟

جـ یکی ازمظاهر«غلو درتعصب» عبارت اراین است که احساس مطبوع کار دسته جمعی را بوجود می‌آورد . گروهی که نسبت بمسئله خاصی تعصب مشترك داشته باشند احساس آرامش میکنند و یکنوع برادری وهمپشتی آنهارا، درمسئله موردبحث،تحریص‌وتشویق می کند: همه افراد گروه نسبت بهدفها و خواست های مشترك تحریك و بسیج می‌شوند. شما می‌توانید درکلیه احزاب سیاسی یك گروه متعصب را پیدا کنید که افراد آن نسبت بهم معاونت داشته و درآرامش خاطر بسر می‌برند ؛ ولی ، وقتی که این گرایش توسعه پیدا میکند وبا کینه

گروهی دیگر در هم می‌آمیزد آنوقت است که تعصب شکوفان شده و مظاهر آن آشکار میشود .

س ـ آیا بعقیده شما، ممکن نیست اتفاق افتد کـه تعصب خود نیروی محر که‌ای برای اعمال خوب باشد ؟

جـ بلی، تعصب میتواند نیروی‌محر که اعمال بطور کلی باشد. ولی در تـاریخ نمی توانـم نمونه ای پیدا کنم کـه در آن تعصب محرك اعمال خوبی بوده باشد. تعصب، همیشه امور رابسیاهکاری می‌کشاند؛ وعلت‌آن هم اینست که تعصب ، بطور اجتناب ناپذیری ، با ـ کینه توزی ودشمنی‌همراه است ، اشخاصی که از تعصب همگانی پیروی نکنند مورد نفرت وانزجار واقع می‌شوند. این مسئله، ازوقایع حتمی وغیر قابل اجتناب میباشد .

سـ اگر پای عوامل اقتصادی بمیان آید آیـا تعصب از بین نمیرود، ویا اقلا از اثرات‌آن‌کاسته نمی‌شود ؟ مثلا، همان ماجرائی که در جنگهای صلیبی اتفاق افتاد ؟

جـ نمیدانم . من نمیدانم جنگهای صلیبی چه نتیجه مثبتی ببار آورده‌اند. جریان جنگهای صلیبی به‌دوشاخه تقسیم می‌شود. شاخه‌اول صلیبیون متعصب ، و شاخه دوم صلیبیون کاسبکار و پولکی . صلیبیون کاسبکار قدرت عظیمی راتشکیل میدادند؛ ولی، اگرپشتیبانی وهمکاری صلیبیون متعصب نبودکار مهمی از پیش نمی‌بردند. بطور کلی، میتوان گفت درجنگهای صلیبی متعصبین نقش سربازرا بازی میکردند وکاسب کاران نقش فرماندهان وژنرال‌ها را ایفاء مینمودند .

س ـ آیا، بعقیده شما جادوگری نقش عظیمی بازی کرده است؟

ج- آری نقشی وحشتناك! مخصوصاً در بین سالهای ۱۴۵۰ واوایل سالهای ۱۶۰۰ دراین مورد، به کتابی که تحت عنوان «پتك جادو گران» بقلم یکی از روحانیون عالیمقام بـرشتهٔ تحریـر در آمده است ـ میاندیشم . این کتاب ، موجب برانگیخته شدن مخالفت جنون آمیزی علیه جادو گری شده است ، ودراین میان، جادو گری که مورد تعقیب قرار میگرفت تصور میکرد ، بـراستی ، دشمنانش او را بحق تعقیب میکنند . باحتمال زیاد ، ژان دارك (Jeanne d ، Arc) خود را جادو گر میپنداشته و همین طور ، عده زیـادی از اشخاصیکه بجـرم جادو گری وشعبده بازی محکوم شده اند چنین تصوری در باره خود داشته اند . سرایت بیرحمی و قساوت در مقیاس وسیعی توسعه و اشاعه یافته است . مثلا مردی چون سرتوماس برون که نوشته هایش او را بعنوان یك بشر عالی وروشنفکر معرفی میکند فعالانه درمرافعات ودعاوی مربوط به جادو گری بعنوان مدعی شرکت جسته است. سرتوماس برون (Sir Thomas Browne) در نوشته‌های خود مینوشت کـه انکار وجود جادو گری نوعی از کفروالحاد است .

آیا دلیل این ادعا، در کتاب مقدس نوشته نشده بود : « تو بهیچ عنوان اجازه نخواهی داد کـه یکنفر جادو گر زنده بماند . » واگر شما سوزاندن جادو گران راکاربدی بدانید « درحالیکه آنها رابعنوان جادو گرمیشناسید» این، بدان معنی است که شما به کتاب مقدس ایمان ندارید ؛ و در نتیجه ملحد وخداناشناس هستید .

س- چگونه میتوان این مطلب را توجیه کرد کـه اشخاص بـا فکری سالم ، ولواینکه برحسب ظاهرهم باشد، تابدین پایه تحت تأثیر

تعصب وسختگیری قرار گیرند ؟

جـ فرمودید اشخاص بافکر سالم ؟ ـ این مسئله ، کاملا جنبه نسبی دارد . اشخاص سالم خیلی کمیابند . تقـریباً، در کلیه افراد بشر زوایائی برای جنون وجود دارد . بخاطر دارم وقتی کـه در کالیفرنی بودم، دریکی از روزهائیکه سیل آسا باران میبارید ، دراتومبیل خود بیکنفر عابر پیاده رو کـه خیس آب شده بود پناه دادیم . این مـرد باعقیده برتری نژادی‌مخالفت می‌ورزید ومن‌هم، دراین مورد، با اوهم عقیده بودم. ضمن گفت‌وشنود،رشته سخن‌به فیلی‌پین کشید. دراین‌ضمن عابر مورد بحث گفت: اهالی فیلی‌پین مردمان ناکسی هستند. ملاحظه میفرمائید که بالاخره اوهم یکی از پیچ های مغزش شل بود .

س ـ چه چیز باعث می‌شود که شما برای مسئله‌تعصب‌وسختگیری تا بدین پایه اهمیت قائل باشید ؟

جـ زیرا تعصب علت اصلی قسمت عظیمی از دردهای ماست .

سـ ولی کلیسای‌کاتولیك ، مثلا ، معتقد است که اهمیت اعتقاد داشتن به برخی شرایع جامد ولو بقیمت مرگ ـ بمراتب بیش از این است که انسان زنده بماند وبدان شرایع جامدایمان نداشته باشد. آیا، بین این طرزتفکر کلیسائی وطرز تفکری که امروزشایع و رایج است تفاوتی مشاهده نمیکنید ؟

سـ تنها اختلافی که وجود دارد دروسعت میدان قلمرو آنهاست سابقاً، سراسرجهان‌تحت یوغ کلیسای‌کاتولیك کشیده شده بود؛وخیلی ازمردم هم میتوانستند از زیر فشار بار قدرت‌آن شانه خالی کنند. ولی هیچکس قادر نیست ازچنگال بمب هیدرژنی جان سالم بدر برد.

س ـ آیا امکان دارد این موضوع راقدری واضح تربیان کنید ؟

ج ـ آری ، موضوع بآن اندازه مهم نیست که درباره آن بتوان بتفصیل صحبت کـرد . علت اصلی وخامت اوضاع بین شرق و غـرب یعنی تهدیدی که جامعه بشری رادچار وحشت ساخته‌است ـ غلودرتعصب میباشد . این مسئله زائیده ایمان واعتقاد کـور کورانه ای است کـه نسبت بکمونیسم، ویاضد کمونیسم، ابرازمیگردد. هردوجبهه، درباره یك اعتقاد و ایمان ، تبلیغات اغراق آمیزی میکنند من ایـن طریق اعتقاد را تعصب مینامم : درهم کوبیدن آنچه که ما درنزد طرف مقابل بد تشخیص میدهیم اهمیتش بمراتب بیش از بقای نسل بشری است . امروز تعصب موجود درجبهه های شرق وغرب است که همه مارا مورد تهدید قرار میدهد .

س ـ آیا میتوانید برای مدارا (رواداری) تعریفی بیان کنید ؟

ج ـ ایـن مسئله بستگی بنحوه توجیه افـکار دارد . روا داری (مدارا) بمعنای وسیع کلمه عبارت از این است کـه هیچکس را برای خاطرعقایدش ـ تاموقعیکه‌افکارش موجب ومنشاء اعمال جنائی‌نگردیده تنبیه نکنند .

س ـ آیا در تاریخ ، ادواری را سراغ دارید که طی آنها مدارا [tolerance] وجود داشته باشد ؟

ج ـ درپایان جنگ سی‌ساله مردم به (مدارا) متمایل گردیدند . مدارا درانگلستان، بعلت جنگهای داخلی ، کمی دیرتر پا بعرصه وجود گذاشت. اولین کشوری که واقعاً «مدارا» را بمیدان عمل کشانید هلند بود. کلیه مغزهای متفکر قرن هفدهم در دوره‌ای اززندگی خود بهلند پناه برده‌اند و بدینوسیله، ازضربات‌شلاق نجات یافته‌اند. درقرن‌هفدهم

انگلستان هم در آزار واذیت متفکرین دست کمی از سایر کشور ها نداشت . مثلا ، تفتیش وباز جوئی دستگاه قضائی را در باره هبس Hobbes بخاطر آورید. مشارالیه رابعنوان یکنفرفاسد معرفی کرده و قانون وضع نمودند که برطبق آن چاپ کتب او تحریم گردید . واین تحریم تامدت زیادی هم بقوت خود باقی بود .

س ـ آیا بعقیده شما در آتن «مدارا» وجود داشت ؟

ج ـ آری ، کم وبیش وجود داشت. در آتن ، بیش از کشورهای مدرن قبل ازقرن هیجدهم مدارا وجود داشت . ولی مدارای موجود کامل‌وتام نبود ما، همه ازسر نوشت سقراط اطلاع داریم تازه، سقراط تنها کسی نبود که‌بدان سر نوشت مبتلاشد. آنا گزا گور(Anaxagore) راه فرار پیش گرفت ؛ وارسطو هم پس از مرگ اسکندر مجبور شد همان‌کار را بکند .

سـ چگونه میتوان فهمید که انسان در دوران استیلای تعصب زندگی میکند ویا در دورانی که «مدارا» مجاز میباشد ؟ آیا برای تشخیص این موضوع هیچ مقیاس ویا معیاری دارید ؟

ج ـ مدارا موقعی وجود دارد که آزادی مطبوعات و آزادی عقیده وآزادی تبلیغات وجود داشته باشد . همچنین انسان آزادی داشته باشد هرچه را دوست دارد بخواند وبهر مذهب که تمایل داشت بگرود واز هر مذهب که خوشش نیامد دست بکشد .

سـ ولی همه این آزادیها در غرب وجود دارد ؛ وشما لحظه‌ای پیش گفتید که غلو در تعصب هیچوقت باندازه عصر کنونی شدید نبوده است .

ج- من باور نمی کنم چنین آزادیهائی وجود داشته باشد.

مثلا آمریکا را مثال میزنیم. ملاحظه میفرمائید وقتی که خواستند در «آمریکا» کتابخانه‌های عمومی را تصفیه کنند چه وضعی پیش آمد: در آنجا هر کتابی را که کمترین اطلاعی در بارهٔ روسیه بدست میداد ازبین بردند شما نمیتوانید اسم این عمل را «مدارا» بگذارید.

س- بدون داشتن شوق وذوق نمی‌توان کاری انجام داد. واگر هم این شوق و ذوق زیاد باشد ممکن است انسان در معرض خطر غلو در تعصب وسختگیری قرار گیرد بعقیده شما خط مشی خوب کدامست؟ بچه وسیله میتوان ازچنگال تعصب نجات یافت؟

ج- انسان، هیچوقت نمی‌تواند در بارهٔ هیچ موضوعی اطمینان ویقین حاصل نماید. معذلك، اصلی وجود دارد که قابل استفاده است. این اصل عبارت ازآن است که علمی را انجام ندهیم مگر اینکه بحقیقت آن ایمان داشته باشیم. ممکن است اتفاق افتد که انسان مرتکب اشتباهی گردد ویا کاری انجام دهد که نتیجه‌اش بدبختی باشد؛ البته، درچنین لحظه‌ای باید دست نگهداشت. برای مثال این اصل رادره وردسوزاندن محکومین بکار می‌بندیم. اگر «خداشناسی» شایع دردوران تعقیب و کشتار ملحدین «حقیقت» خالص بوده باشد البته، درآنصورت سوزاندن مشرکین کارخوبی بوده است. ولی اگر کمترین شانسی مبتنی براین مطلب وجود داشت که این «خداشناسی» صد در صد هم دارای حقیقت باطنی نبوده است درآنصورت، با سوزاندن متهمین کار زشتی انجام میدادند. تصور میکنم این اصل میتواند برای ما بمثابه هادی وراهنمائی باشد.

س- آیا شما این اصل در باره احزاب و دولت ها هم بکار

می‌بندید ؟

ج- البته . کلیه کسانیکه در حزبی عضویت دارند و در آن فعالیت میکنند خیال میکنند بقیهٔ احزاب دراشتباهند. ولی، این قضیه دلالت براین نمی‌کند که بایدآنها را بقتل رساند .

س- برای اینکه مدارا به هرج ومرج و بی‌نظمی منتهی نگردد شما چه حد وحصری برای آن تعیین میکنید ؟

ج- پاسخ یکنفر آزادیخواه بسؤال شما این است که در قلمرو عقیده بایستی‌مدارای محض ومطلق‌وجود داشته باشد. البته ممکن‌است بتوان ادعا کرد که قانون ویا قوانین جاریه بایستی تغییر کنند وبشکل دیگری درآیند. ولی، تالحظه‌ای که‌این قوانین تغییر نکرده‌اند، نباید نسبت به کسانیکه مرتکب اعمال جنائی میشوند با«مدارا» رفتار کرد. دراین باره مثالی میزنیم: ممکن است شما از قانون صدور حکم اعدام پشتیبانی کرده و پیشنهاد کنید کـه قـانون اعدام را در کشور دیگری که درآنجا چنین قانونی وجود ندارد نیز اعمال نمایند . ولـی ، شما نبایستی‌برای خودتان این‌آزادی راقائل شوید که کسی راببهانهٔ اینکه مستوجب اعدام است بقتل برسانید .

س ـ آیابطور کلی‌امواجی ازتعصب وجو د ندارد که جهانی رابه نابودی تهدید کند؟آیا درشرایط کنونی، ما درمعرض خطراین امواج نیستیم ؟ وبالاخره‌آیا این خطر روزی از بین خواهد رفت ؟

ج ـ آری، بشرط اینکه اوضاع‌آرامش گیرد ووضع جهان تثبیت گردد . تعادل ناپایدار، برای تعصب، محیط مساعدی بوجود میآورد. بنا براین باید کوشید که دنیا بحالت تعادل درآید .

س ـ آیا امیدی وجود دارد که غلودر تعصب(سختگیری)درجهان تقلیل یابد؟

ج ـ آری. امید زیادی وجوددارد. ومن متعقدم کداین موضوع یك مسئله سیاسی است . برای این منظور ، بایستی آنچنان وضعی پیش آید که دیگر در معرض بیم بروز جنگ جهانی جدیدی نباشیم. اگر چنین بیمی از بین برود بزودی ملاحظه خواهد شد کـه مدارا چه در شرق وچه درغرب گسترش میبابد. ولی، تالحظه‌ای که وخامت موجود ادامه داشته باشد . امید رفع خطر نیز ضعیف وناچیز خواهد بود .

۱۱

بمب هیدرژنی

لرد راسل، بعقیدهٔ شما اگر جنگ هیدرژنی در گیرد چه وضعی پیش خواهد آمد ؟

برتراند راسلـ پاسخ دادن بدین سؤال، کار بسیار دشواری است، و ضمناً دلم هم نمیخواهد جواب این پرسش را بوقوع جنگ موکول کنم. ولی، اگر بخواهیم درباره قربانیان چنین جنگی صحبت کنیم باید بگوئیم که در جنگ هیدرژنی، باحتمال زیاد، مرگ کلیه ساکنین نیمکره شمالی و قسمت اعظم ساکنین نیمکره جنوبی حتمی است. در چنین وضعی، هیچیك از افراد بشر قادر نیست ، حتی کمترین حوائج خودرا تهیه و تأمین کند بروز این جنگ بمنزلهٔ پایان زندگی نسل بشر خواهد بود .

س ـ آیا منظور شما این است کـه در جنگ هیدرژنی پیروزی نصیب هیچیك از متخاصمین نخواهد شد ؟

جـ مطلقا وابدا ـ مگر اینکه شما، برای پیروزی تعریف جدیدی قائل باشید . البته ممکن است ، مثلا ، شش نفر در جبهه غـرب زنده بمانند وچهار نفر در روسیه وچهار نفر هم در چین ، که در نتیجه جبهه شرق اکثریت حقیقی بدست خواهد آورد. در آنصورت ممکن است شما بتوانید بگوئید طرفی که اکثریت بدست آورده به پیروزی رسیده است.

س ـ آیا شما تصور میکنید که روزی جنگ هیدرژنی در گیرد؟

ج ـ من ازصمیم قلب آرزو میکنم که چنین جنگی بروز نکند ولی تصور میکنم تا وقتی کـه اوضاع بدینمنوال باقی بماند ، احتمال وقوع جنگ هیدرژنی‌هم زیادخواهدبود. علت اصلی‌این موضوع آنست که نظامی‌ها ـ علاقمندند دراسرع وقت ازحریف انتقام گیرند ـ و بدیهی است که‌این‌امر، درنظر آنهاخیلی‌هم‌عادی است. واین مسئله،خود،مارادر معرض‌خطرات‌بزرگی‌قرارمیدهد: زیرایك‌سوء تفاهم‌ساده ویایك‌حادثه عادی ممکن است موجب شود که یکی از متخاصمین دست باقدامی زند وطرف مقابل هم فکر کند کـه واقعاً آتش جنگ روشن شده است و درنتیجه، بمب‌های هیدرژنی را برسر حریف فرو ریزد . این ماجرا بهیچوجه غیر ممکن نمی‌باشد .

سـ هستند اشخاصی که ادعا میکنند تا لحظه ای کـه مسابقهٔ تسلیحاتی وجود دارد بروز جنگ اجتناب ناپذیر است. آیا شما این ادعا را قبول می کنید ؟

جـ من، از کلمهٔ «اجتناب ناپذیر» خوشم نمی‌آید ؛ ولی، بطور کلی، این موضوع حقیقت دارد. یعنی، مسابقهٔ تسلیحاتی بجنگ منجر می‌شود . تاریخ نمونه هـای زیادی را بمانشان میدهد که‌کار از مسابقهٔ تسلیحاتی شروع شده و بجنگ پایان یـافته است . از نظر روانشناسی این مسئله‌کاملا حل شده وروشن است زیرا مسلح شدن یکی ازطرفین، ازسوئی به ایجاد ترس ووحشت درجبهه مقابل و ازطرف دیگر بازدیاد علاقهٔ خود او در مسابقهٔ تسلیحاتی منجر میگردد . دراین موقع طرف مقابل نیز غافـل ننشسته و بـا شدتی بیشتر مسلح می‌شود . در نتیجه

در طرفین بیش از پیش عصبانیت بوجود می‌آید. و بالاخره لحظه‌ای فرا میرسد که این وخامت برایشان قابل تحمل نخواهد بود و راه حلی بجز جنگ بنظرشان نخواهد رسید. درسال ۱۹۱٤ تأثیر این گونه مسابقات تسلیحاتی بظهور رسید.

س ـ درسال ۱۹۵۱ جبهه غرب به تسلیح مجدد و پردامنه‌ای دست زد. آیا تصور نمی‌کنید این اقدامات بمنظور متوقف ساختن روسها انجام گرفته باشد؟ و آیا فکر نمی‌کنید جبهه غرب بدین جهت دست به تشدید تسلیحات خود زد که به روسها بفهماند پیروزی آنها بسرعت و بآسانی هم امکان پذیر نیست و بدین ترتیب روحیه آنهارا ضعیف نماید؟

ج ـ شاید اینطور باشد ـ وقوف و آگاهی بر آنچه که در آن زمان از مغز رهبران شوروی خطور میکرد کاربسی دشواری است ؛ و بهیچ وجه نمی‌توان گفت که آیا آنان، تصمیم به یك جنگ تها جمی‌داشته‌اندیا نه ؟ بهرحال ، میتوانم بگویم که اگر دولت ها راه حل دیگری بجز ادامه مسابقه تسلیحاتی پیدا نمیکنند تنها کاری که انجام میدهند عبارت ازاین است که تاریخ وقوع جنگ را بتأخیر میاندازند. قبل از سال ۱۹۱٤ بحران‌هائی شبیه به بحران هائی که در شرایط کنونی جهان را بلبه پرتگاه جنگ کشانده‌است مشاهده میشد. وبالاخره، این‌بحرانها کاررا بجنگ ۱۹۱٤ کشانید. در آنوقت مردم باخود میگفتند :

«اگر تعادلی‌درتسلیحات بوجود آید جنگی درنخواهد گرفت.» ولی‌تجربه‌نشان داد که آنها اشتباه میکردند؛ وازآن میترسم که امروز هم مرتکب همان اشتباه گردند.

س ـ آیا میتوان گفت بمب هیدرژنی دارای این حسن است که

وجودش موجب ترساندن دولت هائی میشود که جمیع مساعی خود را برای جلو گیری ازجنگ بکار برده‌اند؟ ـ منباب مثال جریان بحرانهای مختلف برلن را ـ که در شرایط دیگر ممکن بود بهجنگ بیانجامد ـ یادآور میشویم .

ج ـ شما مختارید چنین چیزی را بگوئید و کراراً هم بگوئید. ولی، من باز معتقدم که تاریخ برخلاف نظرشما گواهی میدهد . همه کس میداند که نوبل (Nobel) یعنی مؤسس جایزه نوبل ، که از طرفداران پر وپا قرص صلح بود، مخترع دینامیت هم بوده است . او خیال میکرد وجود دینامیت اوضاع جنگ را بقدری وخیم و وحشتناك میسازد که دیگر هیچوقت جنگی درنخواهد گرفت . ولی، نوبل هیچ‌وقت به چنین نتیجه ای نرسید . و در این جا ، ترس شدید من از این است که با بمب هیدرژنی هم همین ماجری تکرار گردد .

س ـ معذلك این مسئله حقیقت دارد که بمب هیدرژنی سلاحی است بامشخصات کاملا جدید ؟

بمب هیدرژنی سلاحی نیست کـه بگوئیم ـ در میان سلاحهای موجودی که می‌شناسیم ـ دارای قدرتی عظیم تر باشد بلکه، سلاحی‌است که اصولا باسلاحهای دیگر فرق دارد .

ج ـ درست است ولی مردم بـاسهولت و سرعت عجیبی بهر چیز عادت میکنند. وقتی که برای اولین بار، یك بمب اتمی درهیروشیما و ناکازاکی پرتاب ومنفجرشد همه مردم دنیا دچاربهت وحیرت شدند و، همگان گفتند: «واقعاً این بمب وحشتناك است.» ولی امروز دیگر بمب اتمی در ردیف سلاح های تاکتیکی درآمده وآسایش وخواب راهم از

کسی سلب نمی کند. آری، امروزه، دیگر، بمب اتمی بصورت سلاح‌های کهنه و مترو که درآمده یعنی، در ردیف تیرو کمان قرار گرفته است.

س ـ بعقیده شما برعلیه خطر بمب هیدرژنی چه کاری میتوان انجام داد؟

ج ـ کارهای زیادی میتوان انجام داد. اولین کاری که انجام آن امکان پذیر بوده و آسانتر از اقدامات دیگری هم هست اینست که آزمایشات اتمی قطع گردد. این کار قدم مثبت ومفیدی است. اولا، انجام این کار به سقوط ذرات اتمی حاصله از آزمایشات هسته‌ای برروی زمین خاتمه میدهد. خطرات سقوط ورسوب این ذرات بطوریکه اخیراً ثابت شده است ـ بمراتب ـ بیش ازمقداری میباشد که سابقاً دانشمندان فن محاسبه مینمودند. رسوب ذرات رادیو اکتیف هسته‌ای، خود، مقدمهٔ بروز مصائب زیادی برای بشریت میباشد. قطع آزمایشات اتمی موجب میشود که سایر دول نتوانند در تهیه وتدارك بمب‌های هیدرژنی توفیق یابند قبول میفرمائید که اگر بنا باشد هر دولتی ـ بدون احساس هیچگونه مسئولیت ـ بتواند هر کاری که خواست انجام دهد چه وضع وخیمی پدید خواهد آمد. بعلاوه، تحریم این سلاحها بیش ازپیش دشوار میگردد. بهمین دلیل است که من مؤکداً تأیید میکنم که قطع آزمایشات هسته‌ای دارای اهمیت بسیار عظیمی است. این نظریه، ناشی ازیك واقع بینی سیاسی است ودراین روزها نسبت بدان توجه زیادی مبذول میگردد. قدم دیگری که بلا فاصله پس از اقدام فوق میتوان برداشت عبارت ازاین است که هیچ دولت جدید دیگر بمب هیدرژنی در اختیار نداشته

باشد. اگر بریتانیای کبیر، برای ایجاد سهولت درحصول این توافق، مجبور گرددازبمب هیدرژنی خودش‌چشم پوشی کند من شخصاً، معتقدم که تسلیم به چنین شرطی بمنزلهٔ پیروی کامل ازعقل ودرایت است.

س ـ برای حصول به چنین توافقی چه باید کرد؟ برای این که فرانسه وسایر دول صنعتی به تهیهٔ بمب هیدرژنی نپردازند چه اقدامی میتوان بعمل آورد؟

ج ـ بعقیده من این کار با حصول موافقت بین روسیه وامریکا عملی خواهد شد. یعنی دول روسیه و آمریکا، با تکیه بر قدرت عظیم اقتصادی وتبلیغاتی خود، میتوانند اقمار خویش را وادار کنند تا در مسیری که برایشان معین میشود گام بردارند.

س ـ آیا بعقیده شما بریتانیای کبیر بایستی در آتیه از بمب هیدرژنی صرفنظر کند؟

ج ـ آری، ولی مشروط بر آنکه، بین آمریکا و روسیه توافقی بوجود آید. اگر بنا براین باشد که آمریکا و روسیه بخواهند خودشان بمب هیدرژنی را در اختیار داشته باشند آنوقت انگلستان میتواند بگوید: «بسیار خوب موافقم، ماهم به جبههٔ قدرتهای ضعیفتر ملحق خواهیم شد.»

س ـ درواقع شما یکنوع معاملهٔ مشروط را پیشنهاد می کنید: اگر انگلستان از بمب هیدرژنی صرفنظر کند، تمام کشورها نیز از آن صرفنظرخواهند کرد، و آمریکا و روسیه هم دنبال چنین چیزی می گردند!

ج ـ این کار بسیارعاقلانه خواهد بود. ولی، این اقدام، فقط،

اولین گام در راه موفقیت است ـ و نمی‌تواند به تنهائی نتایج مطلوبی را که آرزوی همهٔ بشریت است تضمین کند؛ مع‌الوصف این اقدام، لااقل، بمنزلهٔ یك گام بجلو میباشد.

س ـ ولی آیا تصور نمی کنید اگر بمب هیدرژنی منحصراً در دست آمریکا وشوروی باشد وضع خطرناکی پیش آید؟

ج ـ البته ممکن است خطرناك باشد؛ و باید اذعان کرد تا لحظه‌ای هم که اقدامات جدید سیاسی بعمل نیامده است این خطر همچنان باقی خواهد ماند. زیرا بفرض اینکه هیچ دولتی بمب هیدرژنی در اختیار نداشته باشد طرز ساختن آنرا میداند. اگر جنگی در گیرد هر دو حریف بساختن آن خواهند پرداخت. بنابراین، اگر بخواهیم ازشر این خطر مصون بمانیم باید، بهر وسیله‌ای که شده، از بروز جنگ جلوگیری بعمل آوریم. بعقیده من اگر آمریکا و روسیه منحصراً دو کشوردارنده بمب هیدرژنی باشند خطرات جنگ تقلیل خواهد یافت. آنوقت خطر بروزجنگ تصادفی، بی‌نهایت، کمترخواهدبود، ویالااقل خطر بروزجنگ بوسیله یك دولت بی مغزی که تصور کند از جنگ طرفی بر خواهد بست تقلیل خواهد یافت. بطورکلی، در انجام مذاکرات تسهیلات زیادی فراهم آمده وطرفین امکان خواهند یافت توافق وسازش حاصل نمایند.

س ـ ما تاکنون درباره مسائلی که جنبه امکان داشتند صحبت کردیم یعنی، مطالبی را مورد بحث قراردادیم که از امکانات موجود برای رجال دولتی حکایت میکرد وهمچنین نتیجه گرفتیم که باید رجال دولتی را وادار کرد از این امکانات استفاده کنند. آیا، در شرایط

کنونی میدان جدیدی درمقابل ما بازنمی‌شود یعنی ، میدانی که واقعاً میتواند ایدآل و آرزوی بشریت باشد ؟

ج ـ نه ، هنوز چنین موقعیتی فرا نرسیده است میتوان گفت که ما ، تقریباً تازه بدان مرحله قدم گذاشته‌ایم. ولی، من درباره یك مسئله بی‌نهایت مهم و کاملا عملی میاندیشم . و آن مسئله عبارت از این است که هردوجبهه منافعی را که ازحصول یك توافق عایدشان می‌شود بحساب آورند . ازسال ۱۹٤٥ ببعد شرق و غرب در راه حصول توافق قدمهای مهمی برنداشته‌اند .

دراین‌مدت هریك‌ازطرفین آنچنان پیشنهاداتی‌را مطرح میساخته که بـرای طرف دیگرقابل قبول نبوده است . این پیشنهادات ـ که پیشنهاد کننده آن قبلا هم میدانسته‌است موردقبول قرارنخواهد گرفت تنهااثری که داشته عبارت‌ازاین‌است که ردآنها موجب‌برانگیختن کینه و نفرت بوده‌است. بدیهی‌است ـ و باید هم همین‌طورباشد ـ که ازاین‌راه نتیجه‌ای بدست نخواهدآمد . اگر میشد بدولت ها فهماند که اهمیت مذاکرات بخاطرمذاکرات نبوده بلکه ، برای حصول نتیجه ورسیدن بیك توافق است آنوقت نتیجه قابل ملاحظه‌ای بدست می‌آمد . حوزه فعالیت سیاستمداران همین جاست .

س ـ واقعیتی که مسئله‌بمب هیدرژنی در مقابل ما قرار میدهد عبارت ازاین است که باید ازجنگ اجتناب کرد . زیرا ، اگرجنگی درگیرد، استعمال بمب هیدرژنی شروع شده ویا بفرض اینکه تا بروز جنگ از تهیهٔ آن صرفنظر شده باشد پس از بروز جنگ بسـاختن آن مبادرت خواهند کرد .

ج ـ همین‌طوراست. وبهمین‌دلیل‌هم‌هست که موافقت‌های حاصله

درباره صرفنظر کردن از تسلیحات هسته‌ای ـ دارای آن اهمیتی‌هم که برایش قائلند نمی‌باشد . نتیجهٔ اساسی تحـریم تسلیحات هسته‌ای این است که از وخامت اوضاع کاسته و شرایط مناسبی را بـرای حصول به یك سازش پایدار ایجاد می کند . حقیقت این است که در وضع کنونی جهان ، با در نظر گرفتن سلاحهای هسته‌ای و میکـربی و شیمیائی که خطراتشان کمتر ازخطرات بمب هیدرژنی نیست ، اگرراه حل‌مطمئنی برای جلو گیری ازجنگ پیدا نکنیم عمر بشر چندان بطول نخواهد انجامید .

س ـ بعقیدهٔ شما این راه حل چیست ؟

ج ـ من فقط یك راه حل منحصر بفرد سراغ دارم ، وآن هم این است که یك دولت جهانی که تمام سلاحهای هسته‌ای و نظایر آنرا در انحصارخود داشته باشد بوجودآید . این دولت جهانی ، وظیفه‌اش این خواهد بود که در کلیه اختلافاتی که بین سایر دول پدید میـآید دخالت کرده وراه حلی برایشان پیشنهاد نماید ودرصورت لزوم ، آنها را وادار به پذیرفتن پیشنهاد خود کند . هیچ دولت سرکشی نتواند نیرو دراختیار خودداشته باشد بقسمی که ، دولت مزبور بایدبقدر کافی درمقابل آن سر بلند کند.

س ـ درچنان موقعیتی دولت‌های جهان تا چه اندازه بایدنیرو-های زمینی، هوائی ودریائی دراختیار داشته باشند ؟

ج ـ فقط مقدار نیروئی که بـرای حفظ انتظامات داخلی آنها کافی باشد و وسایلی که برای انجام وظیفهٔ پلیس لازم است وبالاخره نیروهائی که برای اجرای تصمیمات دولتی‌ـدر کادرامورملی‌ـ ضرورت

دارد. البته، این نیرو نباید باندازه‌ای باشد که بتواند بدولت مزبور امکان دهد به کشور همسایه حمله و تجاوز نماید.

س - منظور شما این است که روسیه و امریکا و انگلستان این امکان را داشته باشند که درداخله مرزهای خود هر گونه شورش داخلی را فرو نشانند؛ ولی این دولت‌ها نباید امکان داشته باشند که سرنوشت کشورهای دیگر را بدست خود گیرند مثلا: نباید درامور (رودزیا Rhodésie) که، اصولا و واقعاً، متعلق بآنها نیست دخالت کنند؟

ج - بله، درست منظورم همین است. دخالت درامور دولتی چون رودزیا، ویا هرملت دیگر، از وظایف یك دولت بین‌المللی میباشد نه یك دولت دیگر. هرملتی، تمایلات ویژه‌ای دارد که با تمایلات ملت دیگر سازگار نیست. این نوع مسائل، بایستی بوسیله یك مقام بین‌المللی حل گردد، نه بوسیله یك ملت قوی‌تر.

س - آیا اگر ملتی نخواست تسلیم قدرت بین‌المللی گردد، استعمال بمب هیدرژنی را علیه آن ملت مجاز میدانید؟

ج - این مسئله بی‌نهایت حساس است و علاقمندم ترجیح بدهم که بدان پاسخی نگویم. من معتقدم اگر راه حل دیگری وجود نداشته باشد واستعمال بمب هیدرژنی راه حل منحصر بفرد بنظر آید آنوقت باید گفت: آری. مشکل اینجاست که بمب اتمی نه تنها بکشوری که آماج آن قرار گرفته آسیب میرساند؛ بلکه، خطرات آن، بدون استثناء شامل حال همه ممالك جهان می‌شود، ووجه تمایز آن باسایر سلاحهائی که تاکنون وجود داشته است درهمین جاست.

س - آیا شما روشی را که ملتها ودولتها درباره حل مسئله بمب

هیدرژنی اتخاذ کرده‌اند باخوش بینی تلقی می کنید ؟

ج - بعضی اوقات خوش بینم ؛ ولی ، بعض اوقات هم خوش‌بین نیستم . هیچکس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که عقل سلیم دولت ها تا کی وتا کجا مؤثرخواهد بود بالاخره ، میتوان امید داشت که با گذشت زمان، دولتها مسائل مبتلابه خودرا درك خواهند کرد .

۱۲

آیندهٔ بشریت

لرد راسل، طی این مذاکرات مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. آیا، ازمجموع این مطالب میتوان استنباط کرد که بشریت به چه چیز باید امیدوار باشد وازچه چیز باید بترسد؟

برتراند راسل- در اینجا، مسئله دشواری را مطرح میکنید. من ازلابلای مسائل، وجود امکانات وروزنه‌های امیدی را مشاهده میکنم: برخی ازمسائل خیلی تیره ووحشت زا بنظرمیآیند؛ و بعضی‌هم امید بخشند. ولی تصورمیکنم بهتر است در این مورد به نکاتی که وحشتنا کترند تکیه کنیم.

س - بسیارخوب، بررسی خودرا ازوحشت‌زاترین مطالب آغاز میکنیم، بفرمائید به‌بینم چه بلائی ممکن‌است‌برسر بشریت‌بیاید؟

ج - تصورمیکنم بزرگترین خطری که ما را تهدید میکند این باشد که بشریت تحت سازمان ورژیمی«مورچه‌ای» درآید. البته، اگر چنان‌فرض کنیم که نژادبشری درجریان یك‌جنگ‌جهانی، ازبین‌نرود. دراثراکتشافات علمی‌وگرایشی که بشریت بسمت سیستم‌های سازمانی واداری پیدا کرده ممکن‌است جهان‌تحت آنچنان سازمان و تشکیلاتی درآید که دیگربرای معیشت وزندگی محیط مناسب گوارائی نباشد.

س - آیا شمامعتقدید بشریت تحت یك رژیم و تشکیلات‌اداری

«مورچه‌ای» در خواهد آمد ؟

ج- مخصوصاً، اگر این سیستم اداری باحسن تأثیر وعلم‌هم توأم گردد امکان زیادی دارد. درحقیقت، رجال اداری ودولتی بیش اززمان گذشته درامور دخالت میکنند. البته، این مسئله‌هم دارای محاسنی است وهم معایبی دارد .

س- چه معایبی دارد؟

ج- دراین مورد، قبل ازهرچیز، باید به تأثیر شدیدی که سیستم تشکیلاتی واداری ازبدو تولد، برروی عقاید وافکارمردم میگذاردتوجه داشت. ممکن است عملا چنین شود که افکار و آرزوها وهراسهای انسان بدلخواه دیگران صورت‌پذیرد؛ یعنی، بوسیله مقاماتیکه سرنوشت‌تعلیم و تربیت را بدست گرفته‌اند معین گردد ؛ بطوریکه ، مسئلهٔ بیم و امید انسان سراپا به‌امیال وخواست‌های دولت بستگی پیدا کند. وبالاخره، هدف اصلی تعلیم‌وتربیت منحصر باین شود که انسانها بروفق مرادومیل دولت فکر کنند . البته، تصدیق میفرمائید کـه این رویه، همیشه ، با موازین عقلی منطبق نمی‌باشد .

س ـ آیا تصور نمی کنید همیشه گروهی از اشخاص پا برجا و مستقل ـ مثل خود شما ـ وجود خواهند داشت: وتصور نمیکنید که اینان قادر خواهند بود این طرز تعلیم وتربیت را مطرود سازند ؟

ج ـ نه، باور نمیکنم ! هرگز! مسئله برسراین است که تعلیم و تربیت اشخاصی چون خودمن، منطبق باسبك وروشی‌بوده است که قبلا درفرهنگ رواج داشته است. ودراین سبك، عامل تصادف واحتمال تا حدزیادی، مؤثربوده است . ولی، گمان میکنم دنیای‌آینده بـا چنین

وضعی روبرو نگردد. در دنیای گذشته، استثنائات و گریز گاههای زیادی وجود داشت. در آنجا، همهٔ افراد را در یك قالب نمی ریختند و همه را بیك چوب نمیراندند.

س ــ بعقیده شما روزی که حکومت تشکیلاتی و اداری مورچه‌ای بر بشریت مسلط گردد، اشخاص هیچگونه زندگی آزاد شخصی و فردی نخواهند داشت؟ ممکن است این مطلب را برای ما روشن کنید؟

ج ـ در این مورد، شما، یکی از جنبه‌های مهم مسئله را در نظر بگیرید مثلا موضوع اصلاح نژاد. فرض کنید دولتی، تحت تأثیر وسوسه‌ای که در اثر پیشرفتهای علمی باو دست داده است، بفکر ساختن نژاد جدیدی از نوع انسان بیفتد که بر نژاد ما تفوق و برتری داشته باشد. البته، در این موقع با مسئله‌ای بسیار حساس مواجه می‌شویم و آن عبارت از این است که از نظر علمی برای ایجاد نژاد عالیتر باید، مثلا، بنسبت پنج درصد از نرینه و سی درصد از مادینه برای تخم کشی، مورد استفاده قرار گیرد. برای اینکه تجربه مزبور با موفقیت و نتیجه انجام پذیرد بایستی بقیه را عقیم ساخت. ملاحظه میفرمائید که صحنهٔ ناگواری بوجود خواهد آمد! ولی، تصور نمی کنم این مسئله روزی جداً جامعه عمل بپوشد.

س ــ شما واقعاً عقیده دارید که پیشرفت‌های علمی، کار بشریت را تا بدین مرحله خواهد کشانید؟

ج ــ اگر، دولتها بتوانند با انجام این کار تفوق نظامی بدست آورند آری کار بدین مرحله خواهد کشید. شکی نیست که اگر دولتها قصد انجام چنین کاری را داشته باشند از عهدهٔ تهیهٔ چنین نژادی بر خواهند آمد. در میدانهای جنگ از این نژاد جدید میتوان بمراتب بیش از

سربازان نژادموجود- که بوسیله ازدواجهای آزادوجاری تولیدشده‌اند- بهره‌برداری کرد. وبدون‌هیچگونه اشکال‌هم میتوان فکرزیررا درمغز اشخاص‌فرو کرد: سلاحهای اتمی، بدان‌جهت مورداحتیاج‌بوده‌اند که: حریف آنها را تهیه کرده بوده است ؛ و انتخاب علمی موالید بدانجهت ضرورت پیدا کرده است، که درجبهه دشمن ازاین‌طریقه، برای ساختن محارب‌وسرباز، استفاده شده است .

س- اگرچنین وضعی‌پیش آیدتقریباًسال۱۹۸٤فرارسیده‌ویااینکه میتوان گفت‌در«مدینه‌فاضله»زندگی‌خواهیم کرد(اشاره به‌دو کتاب: ۱۹۸٤ تألیف ژرژ ارول G. Orwell و مدینه فاضله تألیف الدوس هاکسلی (Aldous Huxley)-ولی آیاحقیقتاًتصورمیکنید که‌این‌مسئله(انتخاب علمی موالید) در دنیای غیر کمونیستی هم قابل اعمال باشد؟ مثلا در دنیائی که کومفرمسیم (رواج مذهب اکثریت) ضرورت پیدا کرده باشد ؟

ج - شاید دراین‌جا کمتر از دنیای کمونیستی خطر وجود داشته باشد . ولی ، این خطر یقیناً غرب را تهدید میکند .

س- آیاشمامعتقدید که: نظریاتی‌درباره‌همسانی(Conformisme) لباس وعادت و «افکار همانند» وجود دارد ؟

ج- دراینجا بدنیست به‌آثارهنری نظری افکنیم . در مسافرت خود بویژه بامریکا بیش ازصدبار مشاهده کردم که مردم برای هنر احترام زیادی قائل بودند وهمچنین ، ملاحظه کردم که باچه اشتیاقی ازهنرمندان‌اروپائی‌تجلیل کرده وچه مبالغ هنگفتی‌دلاربآنهامیدادند. ولی، حتی، یکنفر کودك امریکایی رانیافتم که‌ازیك تربیت هنری بر -

خوردار باشد؛ ویااقلاآنچنان روحیه‌ای را دراوتقلیل وتقویت کنند که یکنفر هنرمند بارآید. بهمین دلیل است که امریکائی ها هنرمندان اروپائی رامی‌ستایند ولی بهنرمندان خودشان وقعی نمی گذارند.

س ـ آیا در روسیه آزادی هنر وجود دارد؟

ج ـ چون اخیراً بدانجا نرفته‌ام، دراین‌مورد، اطلاعی ندارم. ولی، تصورمیکنم که درروسیه آزادی هنرمعنائی ندارد. ادبیات روسیه. صرفنظر ازدکترژیواگو ـ آسیب زیادی دیده است. در دوران تزارها، ادبیات روسیه درمیان‌ادبیات جهان، رتبه اول راداشت. ولی، آیا امروزه چنین ادعائی میتوان کرد؟

س ـ بالت چطور؟

ج ـ بالت‌روسیه‌میراث‌دوران‌تزاری‌است. من درسال ۱۹۲۰ یکی‌از نمایشهای‌بالت رادیدم. تأثیری که این‌بالت‌درانسان میگذاشت براستی شباهت به‌اثر گلهائی‌داشت که با نظم وترتیب خاصی‌دریك گلدان چیده شده باشند. بسیار زیبا ودلپسند بود. ولی، شیره تازه وپرطراوت خاك روسیه در آن بچشم‌نمی‌خورد. تصورمی کنم، امروزه بالت روسیه به‌آثار مضبوط در موزه شباهت پیدا کرده باشد.

س ـ آیا شما تصور می کنید که جریانات کنونی ـ بدون اینکه هیچگونه بهرهٔجدیدی ببار بیاورد ـ کاررا به یك تصلب وجمود عمومی بکشاند.

ج ـ خطر در همین جاست. آری، سرانجام یکنوع اجتماع بیزانتینی، وساکن‌ویکنواخت‌بوجودخواهدآمد که نسل بنسل همچنان ثابت ولایتغیر بر جای خواهد ماند؛ وبالاخره، وضع بدانجا خواهد کشید که دیگر قابل تحمل نبوده و برای نجات از کسالت و خستگی

اجباراً ریشهٔ آنرا از بیخ و بن برخواهند کند.

س ـ بشر از آلام زیادی رنج میبرند. یکی از این دردها بنظر من عبارت از این است که انسان قادر نیست هیچ کاری را با مقیاسی صحیح انجام دهد. اگر بکاری دست زد حد واعتدالی، برای خود، در نظر نمیگیرد وهمچنان، به پیش میرود. آیا تصور می کنید که انسان بالاخره روزی مفهوم خیرالامور اوسطها را درك کند؟

ج ـ امیدوارم بشر در کارهای خود مفهوم خیرالامور اوسطها را بفهمد. فهم این مطلب ازضروریات بوده و، بطور کلی، امکان پذیرهم میباشد. دراینجا، مابه‌پیشگوئی‌های مبهم و نامشخصی دل‌خوش کرده‌ایم کـه نمی‌خواهم بگویم دارای حقایق انجیلی هستند. من رجاء واثق دارم که این پیشگوئی‌ها تحقق نخواهند یافت.

س ـ بسیار خوب، اکنون اجازه دهید جنبهٔ مثبت وامید بخش قضایارا مورد بحث قرار دهیم.

ج ـ قبل‌ازهرچیز بایدبیك موضوع توجه کنیم و آن عبارت‌ازاین است که دردهای دنیای‌حاضرو کلیه آلامی که درزمان‌قدیم‌مطلقا درمان پذیر نبودند امروزه قابل علاجند. اگراین آلام هنوز،همچنان، وجود دارند دلیل آن اینست که در افکار مردم شهوات پلیدی وجود دارد کـه آنهارادربراابراخذ تصمیم نسبت بیك مسئلهٔ اساسی خلع اراده می کند، و آن مسئله هم عبارت از تأمین سعادت دیگران میباشد. تکنیك دنیای کنونی بی‌نهایت مفید وثمربخش‌است؛ ولی، نقص‌واشکال اساسی‌موجود دارای‌یك ریشهٔ روانشناسی‌است، واین عامل روانشناسی‌بدخیمی‌شهوات افراد است؛ این‌مسئله رابایستی‌بحساب‌آورد. بالاخره درحد نهائی باید

بیك موضوع توجه اساسی داشت. در دنیای کنونی ـ که بین کلیه حوادث وپدیده‌ها بستگی ورابطه‌ای بسیار نزدیك وجوددارد ـ خوشبختی یکمرد فقط موقعی تأمین می‌شود که خوشبختی همسایه او، ولو اینکه در نظرش منفورهم باشد، تأمین شده باشد. اگر این معما روزی حل شود آنوقت دنیا بیش از پیش از نعمت خوشبختی وسعادت بهره مندخواهد گردید.

س ـ اگر انسانها موفق‌شدند، بدین‌سان، برشهوات واموال‌زشت خود افسار بزنند بدیهائی را که باید از آنها احتراز جویند کدامند؟

ج ـ قبل ازهرچیز جنگ ـ سپس فقر و بینوائی. در زمانهای قدیم، فقر برای اغلب موجودات بشری اجتناب ناپذیر بود، ولی امروز دیگروضع چنان‌نیست. اگر، مردم جهان تصمیم بگیرند فقررا ازروی زمین ریشه کن کنند ظرف چهل‌سال این کارراخواهند کرد. می‌دانیم که امروزه بیماری کم شده‌است وبازهم کمتر خواهد شد. هیچ چیز مانع ازاین‌نیست که انسان ازلذایذ زندگی بحد اکثرودرطولانی‌ترین مدت ممکنه بهره ور گردد.

س ـ اکنون که داریم درباره جنبه‌های مثبت قضایا صحبت می‌کنیم بفرمائید ببینم بعقیده شما بشریت درآتیه چه گام مثبتی میتواند بردارد؟

ج ـ بعقیدهٔ من بزرگترین گامی که بشریت درراه سعادت خود می‌تواند بردارد، دربهبود مسئله تعلیم وتربیت خواهد بود. باید افراد راطوری تربیت کرد که ایده انسان دوستی با روح آنها عجین گردد بقسمی که همه بشریت را یك خانواده با منافع مشترك بدانند. باید در مغزافراد این مسئله راوارد ساخت که همکاری بین ابناء نوع بشر بیش

ازرقابت وهمچشمی ارزش ومقام دارد . بالاخره ، تعلیم وتربیت باید در مسیری انجام گیرد که افرادبشر بفهمند دوست داشتن دیگران نه‌تنها یك وظیفهٔ اخلاقی ویایکی‌ازتعالیم اصلی‌واساسی‌نظیر تعالیم کلیساست، بلکه خود، مدبرانه‌ترین سیاستی‌است که انسان میتواند برای تأمین سعادت خود اتخاذ نماید .

س- بشریت نسبت‌بخدمات‌و نیکی‌های علم دین‌بزرگی‌بر گردن خود دارد یکی‌ازخدمات علم عبارت ازاین‌است که ـ درآتیه نزدیکی- ساعات‌کار انسان به قریب ده ساعت درهفته تقلیل خواهد یافت. پس از اینکه ساعات‌کارهفتگی‌انسان بده ساعت رسید بقیه اوقات‌خودراچگونه بایستی مصرف کند ؟

ج- اگر این جهان همچنان بوجود و بقای خود ادامه دهد ـ منظورم جهانی است که بهنگام دلخوشی بارغبت ومیل زیاد در باره‌اش میاندیشیم ـ گمان میکنم درآنوقت انسانها بهمان ترتیبی که گذشتگان ازلذایذآن متمتع بودند برخوردار خواهند شد . دراین‌جا منظورم از گذشتگان اشخاصی هستند که از نعمت‌آسایش و فرهنگ بر خوردار بودند . در قـرن هیجدهم کسیکه جزو طبقات اشراف محسوب میشد تقریباً همیشه دارای تمدن وفرهنگ‌بود. او،ساعات‌بیکاری زیاد داشت وازاین‌اوقات‌خیلی‌هم‌خوب‌استفاده میکرد. البته،این‌موضوع‌دلیل‌بر آن نیست که چنین شخصی ازاشتباه وخطا بر کنار باشد ـ من با این موضوع موافقم که‌آنها اشتباهات زیـادی هم مرتکب شدند . ولی ، بـالاخره اریستوکراتها (اشراف) هنرهاراهم‌تشویق کرده وبساختن ابنیه وخانه‌های زیبا همت گماردند؛ وباغهـا وهزاران چیز دلنشین دیگر احداث

نمودند . من گاهگاهی بدین فکر میافتم که این قبیل اوقات فراغت روزی، نصیب کلیه‌افرادبشر گردد. آنوقت، همه‌بشریت‌بتمدن وفرهنگ کاملی نایل‌خواهد گردید.

سـ عقیده شما در بـاره طبیعت ماجراجوئی و روحیه حادثه آفرینی چیست ؟

جـ مسئولیت این‌کار بردوش مقامات دولتی خواهد بود .

دولت‌ها بایستی، بدون‌تحمل‌هزینه‌های‌اضافی‌ویاصرف وقت‌اضافی بمردم امکان دهد بکارهای ماجراجویانه ـ ودرصورت لزوم خطرناك ، که غالباً آرزوی جوانان است ـ تن در دهند.مثلا، رفتن بقطبین شمال وجنوب زمین ، صعود از کوههای مرتفع و یا چنانکه امکان پذیر شود مسافرت در فضای بین ستارگان . این گونه سرگرمیها ، بهترین مفر انرژی های عظیمی است که غالباً در راه جنگ‌ها بمصرف می‌رسد .

سـ شما برای بشریت فردا چه پیامی دارید ؟

جـ شما از برکت دانش ومعلومات خود، قدرتها واستعدادهائی دارید که نظیر آن هیچوقت دراختیار بشر نبوده‌است ـ شما میتوانید این انرژی‌ها راهم درراه خوب مصرف کنید وهم درراه بدتلف‌نمائید. اگر شما مفهوم هم بستگی خانوادگی را درك کنید، یعنی بـه ارتباطی کـه همهٔ انسان‌ها را بهم پیوند میدهد وقوف حاصل نمائید ، اگر شما این مطلب رابفهمید که سعادت و بدبختی هریك از افراد بشر بـه سعادت وبدبختی‌سایر افرادبستگی‌دارد، آنوقت‌انرژی ونیروی عظیم خودرادر

راهی مفید وعام‌المنفعه بکارخواهید انداخت. گذشت دورانی که اقلیتی محدود- بقیمت‌فقر و بدبختی توده‌ای‌انبوه- در ناز و نعمت‌زندگی‌میکردند. دیگر آن زمان سپری شد - آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. دیگر مردم زیربار زور نمی‌روند - اگر می‌خواهید خوشبخت باشید باید خوشبختی‌همگنان و همسایه‌های خودرا نیز برسمیت بشناسید. گمان می‌کنم انسانها - تحت تأثیر یك تعلیم و تربیت عقلانی- بدین مطلب پی خواهند برد که:خوشبختی هریك ازآنها مشروط به تأمین خوشبختی دیگران است. اجتماعی که من اغلب اوقات در عالم خیال تصور می‌کنم عبارت از اجتماعی است که درآن همه افراد از موهبت‌آزادی برخوردارند. اجتماعی که افرادآن همه قوی وسالم وتیز هوشند. و بالاخره اجتماعی که درآن نه ظالمی وجود دارد و نه مظلومی، دنیای باوجدانی که درآن منافع عمومی، رقابت‌های خصوصی راتحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد، اجتماعی که درآن تلاش همه مردم درجهت انجام اعمال بزرگی که ثمره دانش واندیشه بشری است بکار خواهد رفت. آری اگرانسانها اراده کنند، چنین دنیائی، درنهایت سهولت، بوجود خواهدآمد؛ واگر چنین دنیائی بوجودآید و یا زندگی‌آغاز کند، آنوقت، دنیائی خواهیم داشت پرافتخار، درخشان، وازنظر ابداع و هیجانات دلپذیر زندگی، خوشبخت ترین و غنی ترین دورانی خواهد بود که تا بامروز، هرگز، نظیرآن وجود نداشته است. **پایان**